

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

ارزش ریال به مثابه حق الناس مقدمه‌ای بر تبیین ارزش پول ملی در چارچوب دستگاه فقاہت



حسین مهدیزاده
مدیرمیز نظریه اجتماعی
فرهنگستان علوم اسلامی

در چارچوب منظومه فکری انقلاب اسلامی، تحقق عدالت اجتماعی و صیانت از کرامت انسانی، همواره از ارکان بنیادین در فرآیند ساختارسازی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار آمده است. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، امام خمینی(ره)، و نسل نخست شاگردان ایشان، اهتمام جدی خود را در جهت نهادینه‌سازی این اصول در حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری نظیر اقتصاد، سیاست

خارجی، فرهنگ، سلامت و امنیت به‌روشنی نشان دادند. با این حال، بدیهی است که پیگیری اهداف انقلابی، به‌ویژه زمانی که در تقابل با جریان مسلط و هژمونیک جهانی قرار دارد، فرآیندی دشوار و پرچالش خواهد بود. در چنین مسیری، افرادی که فاقد اراده‌ای استوار و تعهدی عمیق به آرمان‌های انقلاب باشند، ممکن است به تدریج موجب کندی حرکت تحولات انقلابی گردند. عدالت اجتماعی و کرامت انسانی، از جمله ارزش‌هایی هستند که در منظومه فکری تمدن مدرن جایگاهی نداشته و بلکه در تضاد با آن قرار دارند. ترویج اخلاق مادی‌گرایانه و فردگرایانه، و

تلاش برای جهانی‌سازی این منظومه ارزشی، موجب شده است تا مفاهیمی چون عدالت و کرامت، که در گفتمان اسلامی از مصادیق (معروف) محسوب می‌شوند، در نظام جهانی کنونی به امری منکر و حاشیه‌ای بدل شوند. بر این اساس، کاهش تدریجی حساسیت نظام تصمیم‌گیری نسبت به عدالت محوری، پدیده‌ای غیرمنتظره در مسیر انقلاب اسلامی نبوده و در آینده نیز می‌تواند تکرار شود. در حال حاضر، برآورد رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، از وضعیت کشور حاکی از آن است که در مسیر تحقق عدالت، با نوعی

عقب‌ماندگی مواجه هستیم؛ مسئله‌ای که ایشان در مناسبت‌های گوناگون، بارها با صراحت و تأکید مورد اشاره قرار داده‌اند. ملموس‌ترین نمود این عقب‌ماندگی از عدالت را می‌توان در حوزه‌های مرتبط با اقتصاد و معیشت جامعه مشاهده کرد. برای رفع این نارسایی‌ها، ضروری است که نقاط بحرانی و مؤثر در ایجاد این وضعیت شناسایی شده و برای دستیابی به دیدگاه دین در قبال آن‌ها، به منابع فقهی و اجتهادی مراجعه گردد. بر اساس تحلیل ارائه‌شده در این نوشتار، یکی از عوامل اصلی در عدم تحقق عدالت اقتصادی در دهه‌های اخیر، واگذاری

سازوکار ارزش‌گذاری پول ملی به بازار در بستری است که به شدت تحت تأثیر موقعیت فراملی و تعارضات ژئوپلیتیکی گسترده، به‌ویژه در نسبت با ایالات متحده آمریکا و تمدن غرب، قرار دارد. در چنین شرایطی، اتخاذ بازار به‌عنوان مرجع تعیین‌کننده نرخ ارزش پول ملی، نه یک سیاست صرفاً فنی و بی‌طرف اقتصادی، بلکه تصمیمی مسأله‌دار و محل تردید است. این سیاست در عمل، طی چند دهه اخیر، نه تنها در تجربه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، بلکه در موارد متعدد در سایر کشورها، با شکست مواجه شده است. ادامه گزارش یک در صفحه ۹



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید

ارزیابی دکتر فواد ایزدی از فرصت‌ها و تهدیدهای
جنگ تحمیلی ۱۲ روزه در گفتگو با «حکمران»:

اصرار بر تحلیل‌های نادرست، تنه‌ها
را در معرض حملات بعدی قرار
خواهد داد

۸۳۲۰



دکتر هلیا دوطاقی پژوهشگر حقوق بین‌الملل
در گفتگو با «حکمران» ابعاد حقوقی جنگ
تحمیلی ۱۲ روزه علیه ایران را تحلیل کرد:

در نظام بین‌الملل کنونی،
تنه‌ازبان قابل فهم، زبان
قدرت است

۵۴۰

دکتر یعقوب توکلی پژوهشگر تاریخ
معاصر در گفتگو با «حکمران»:

استراتژی اصلی غرب،
کوچک‌سازی دولت‌های
منطقه است

۷۶۰



ارزیابی دکتر فواد ایزدی از فرصت ها و تهدیدهای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه در گفتگو با «حکمران»:

برخی مسئولان هنوز عمق فاجعه را درک نکرده‌اند اصرار بر تحلیل‌های نادرست، تنها ما را در معرض حملات بعدی قرار خواهد داد

باید بین حفظ ابهام برای جلوگیری از تحریک بیشتر دشمن و اعلام واقعیت برای حفظ اعتبار نظام تعادل برقرار کنیم



صریح‌ترین اظهار نظر در خصوص امکان حمله رژیم صهیونیستی به ایران با فاصله‌ای کوتاه از این رویداد، متعلق به دکتر فواد ایزدی استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و تحلیلگر ارشد مسائل بین‌المللی است، کسی که سالها با مواضع منتقدانه‌اش نسبت به غرب و حامیان داخلی آنها شناخته می‌شود. حالا اما در روزهایی که خیلی‌ها نگران شکنندگی توقف درگیری‌ها هستند با وی در خصوص چالش‌های پیش رو و چگونگی اقدامات ایران به گفتگو نشستیم.

اکنون با توجه به اینکه عضویت در NPT نه تنها سودی برای ایران نداشته، بلکه ضررهای قابل توجهی نیز به همراه آورده، مجلس تصمیم گرفته همکاری با آژانس را تعلیق کند، نه اینکه کاملاً از NPT خارج شود. این تصمیم با اکثریت قاطع آراء به تصویب رسید و تنها دو نماینده با آن مخالفت کردند. نتیجه عملی این تصمیم، توقف دسترسی جاسوسان به اطلاعات هسته‌ای ایران است. جالب اینکه حتی پس از حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران، رئیس آژانس در مصاحبه با شبکه‌هایی مانند الجزیره، سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی تأکید کرد که با وجود تمام بازرسی‌ها، هیچ شاهی دال بر برنامه ساخت سلاح هسته‌ای در ایران پیدا نکرده‌اند. این در حالی است که پیش از حمله، قطعنامه‌ای علیه ایران صادر کرده بودند، اما حتی در آن قطعنامه نیز ادعایی درباره برنامه ساخت سلاح مطرح نشده بود.

ریشه‌های این ادعاها به کجا برمی‌گردد؟
این موضوع به داستانی مربوط می‌شود که تحت عنوان "پی‌ام‌دی" (PMD) قبل از برجام مطرح بود. در آن زمان، برخی در نشست‌های مختلف ادعا می‌کردند که احتمالاً در ایران دهه‌ها پیش اتفاقی افتاده که نباید می‌افتاد. قرار بود با برجام این پرونده‌های قدیمی که ماهیت آنها مشخص نبود، بسته شود. یکی از ادعاهای طرفداران برجام این بود که می‌گفتند: «ببینید، ما پرونده PMD را بستیم.»

اما مادر آن زمان هشدار می‌دادیم که آنها پرونده را نبسته‌اند، بلکه نیمه‌باز گذاشته‌اند تا در فرصت مناسب بتوانند دوباره آن را باز کنند. متأسفانه تحلیل ما درست از آب درآمد و آنها دوباره این پرونده‌ها را باز کردند، ادعاهای جدید مطرح نمودند و در نهایت این بهانه‌ای شد برای تصویب قطعنامه علیه ایران. نکته مهم اینجاست که قطعنامه صادر شده حتی نگفته بود به ایران حمله شود. بر اساس روال قانونی، ابتدا باید قطعنامه صادر می‌شد، سپس به شورای امنیت ارائه می‌گردید و اگر شورای امنیت تشخیص می‌داد که خطری برای صلح جهانی وجود دارد، آنگاه طبق بند ۴۲ فصل هفتم منشور سازمان ملل اقدام می‌شد. اما آنها از قطعنامه‌ای که هنوز به شورای امنیت ارائه نشده بودند سوءاستفاده کردند.

جالب اینجاست که آژانس تاکنون ده‌ها گزارش درباره ایران منتشر کرده، اما هیچ‌گاه نگفته است که ایران حتی یک گرم اورانیوم را به سمت ساخت سلاح منحرف کرده است. حتی در گزارش‌های اخیر هم تأکید شده که ایران برنامه ساخت سلاح هسته‌ای ندارد. این نظر تنها نظر ایران نیست، بلکه اجماع نهادهای اطلاعاتی آمریکا هم هست. در ماه مارس (سه چهار ماه پیش)، رئیس نهادهای اطلاعاتی آمریکا در سنا شهادت داد که: (۱) ایران بمب هسته‌ای ندارد، (۲) برنامه ساخت بمب هسته‌ای ندارد، (۳) مسئولان ایرانی تصمیمی برای ساخت بمب هسته‌ای نگرفته‌اند. حتی به ترامپ هم گفته شد: «چرا به ایران حمله کردی در حالی که گزارش‌های اطلاعاتی خودت تأیید می‌کند ایران برنامه ساخت سلاح نداشته؟». اخیراً نیز سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفته: «ایران تنها کشوری بود که بدون داشتن سلاح هسته‌ای، اورانیوم تا ۶۰ درصد غنی‌سازی می‌کرد.» در پاسخ باید گفت که ظاهراً آنها NPT را نخوانده‌اند، چون در این معاهده هیچ محدودیتی برای درصد غنی‌سازی مشخص نشده است.

مسئله هسته‌ای ایران برای غرب دغدغه اصلی نیست، چون اگر بود از برجام خارج نمی‌شدند

هسته‌ای و حفظ انحصار قدرت‌های بزرگ بود. این پروژه در نهایت به معاهده NPT تبدیل شد که در آن کشورهای دارای سلاح هسته‌ای متعهد شدند به تدریج زرادخانه‌های خود را کاهش دهند و کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای نیز حق دسترسی به فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز را پیدا کردند.

تعلیق همکاری ایران با آژانس می‌تواند اقدامی در جهت حفظ امنیت و منافع ملی باشد
بر اساس ماده ۴ NPT، کشورها حق دارند برای مقاصد صلح‌آمیز به غنی‌سازی و تولید انرژی هسته‌ای بپردازند و این معاهده هیچ محدودیتی در مورد درصد غنی‌سازی یا سطح فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز تعیین نکرده است. ایران نیز به این معاهده پیوست و عضو آن شد. سازمان ملل متحد برای نظارت بر اجرای NPT، نهادی به نام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را ایجاد کرده که وظیفه آن نظارت بر فعالیت‌های هسته‌ای کشورهای عضو و اطمینان از عدم انحراف این فعالیت‌ها به سمت ساخت سلاح بود. در تئوری، آژانس باید مانند سایر نهادهای سازمان ملل کاملاً بی‌طرف و فنی عمل کند، اما در عمل اینگونه نبوده است. با توجه به این پیشینه مشخص می‌شود که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نه تنها یک نهاد بی‌طرف نیست، بلکه تحت نفوذ قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا عمل می‌کند. تعلیق همکاری ایران با آژانس می‌تواند اقدامی در جهت حفظ امنیت و منافع ملی باشد، چرا که سال‌ها تجربه نشان داده این همکاری بیشتر به ضرر ایران تمام شده است.

از همان ابتدا، کل این طرح توسط کشورهای غربی طراحی شده بود. همانطور که اشاره کردم، ترکیب اعضای آژانس به گونه‌ای است که کشورهای غربی و متحدان آنها اکثریت را در اختیار دارند. در عمل، این ساختار به ابزاری برای اعمال نفوذ غرب علیه شوریهایی که با آنها اختلاف دارند مانند ایران تبدیل شده است.

بودجه آژانس حدود ۳۵ میلیون دلار است که ۲۲ میلیون دلار آن صرف بازرسی‌های ایران می‌شود

بودجه آژانس حدود ۳۵ میلیون دلار است که ۲۲ میلیون دلار آن صرف بازرسی‌های ایران می‌شود. ایران بیشترین بازرسی‌ها و جاسوسی‌ها را تجربه کرده است، چرا که بازرسانی که از کشورهای مختلف می‌آیند، اغلب تحت نفوذ هستند. در جلسه کنگره آمریکا چند ماه پیش، مسئول میز ایران در سیا به صراحت اعلام کرد که بزرگترین مشکل برای حمله به سایت‌های هسته‌ای ایران، کاهش اطلاعات آنها در پی خروج ایران از برخی تعهدات برجامی است.

ایران پیش از این نه تنها تعهدات پادمانی NPT را اجرا می‌کرد، بلکه پروتکل الحاقی و حتی تعهدات فراتر از آن در چارچوب برجام را نیز انجام می‌داد. اما پس از خروج آمریکا از برجام، دولت روحانی مجبور شد برخی از این تعهدات را کاهش دهد.

نکته کلیدی درباره NPT این است که اگرچه ماده ۴ آن حق غنی‌سازی برای مقاصد صلح‌آمیز را به رسمیت می‌شناسد، اما در عمل کشورهای غربی همواره سعی کرده‌اند این حق را محدود کنند. از سوی دیگر، ماده ۱۰ این معاهده راه خروج را برای کشورها باز گذاشته است، زیرا بدون چنین بندی، هیچ کشوری حاضر به پذیرش تعهدات دائمی نمی‌شد.



برگردیم. در دهه ۱۹۶۰ و حتی پیش از آن، آمریکا و قدرت‌های هسته‌ای به این نتیجه رسیدند که اگر سایر کشورها نیز به سلاح هسته‌ای دست یابند، مزیت انحصاری آنها از بین خواهد رفت. بنابراین پروژه‌ای به نام «اتم برای صلح» طراحی کردند. ایده این بود که شوریهایی که سلاح هسته‌ای نساخته‌اند، در ازای خودداری از ساخت آن، فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز را به صورت رایگان دریافت کنند. این طرح به ظاهر نوعی تشویق برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای بود، اما در واقع هدف اصلی جلوگیری از گسترش سلاح‌های

حد اقل شرط تصدی مسئولیت در آژانس، تأیید آمریکاست
شما می‌دانید افرادی که در آژانس کار می‌کنند همگی بدون استثنا در سایتی در ایالت نیومکزیکو آمریکا آموزش می‌بینند. بین آمریکا و آژانس قراردادی وجود دارد که بر اساس آن تمامی کارکنان آژانس باید در آنجا دوره‌های آموزشی را بگذرانند. حال سوال اینجاست که چند درصد از این افراد پس از آموزش جذب نهادهای اطلاعاتی آمریکا می‌شوند. افرادی که به عنوان ناظر یا بازرس به کشورها می‌آیند، حتی رئیس آژانس و سایر مسئولان ارشد، همگی باید دوره‌های آموزشی خاصی را در آمریکا طی کنند. بخشی از این آموزش‌ها در ایالت نیومکزیکو انجام می‌شود و این روند سال‌هاست که ادامه دارد. نکته قابل توجه این است که حتی دبیرکل آژانس یا سایر مسئولان ارشد بدون موافقت آمریکا به پست خود منصوب نمی‌شوند. ساختار شورای حکام آژانس به گونه‌ای طراحی شده که کشورهای غربی و متحدان آنها همیشه اکثریت را در اختیار داشته باشند. این افراد همگی تأیید شده هستند و حداقل شرط تصدی مسئولیت در آژانس، تأیید آمریکاست. بنابراین عضویت در این نهاد نه تنها هیچ سودی برای ما نداشته، بلکه ضررهای زیادی نیز به همراه داشته است. در طول این سال‌ها مشخص شده که برخی از مأموران آژانس در واقع جاسوس آمریکا یا رژیم صهیونیستی بوده‌اند. در مورد تفاوت همکاری با آژانس و عضویت در معاهده NPT باید گفت ایران هنوز از NPT خارج نشده، اما همکاری خود با آژانس را تعلیق کرده است. برای درک این موضوع باید به تاریخچه NPT

از مأموران آژانس که برای بررسی تعهدات ایران به کشورمان آمدند، در واقع نقش جاسوس را ایفا می‌کردند که این مسئله امروز ثابت شده است.

حد اقل شرط تصدی مسئولیت در آژانس، تأیید آمریکاست
شما می‌دانید افرادی که در آژانس کار می‌کنند همگی بدون استثنا در سایتی در ایالت نیومکزیکو آمریکا آموزش می‌بینند. بین آمریکا و آژانس قراردادی وجود دارد که بر اساس آن تمامی کارکنان آژانس باید در آنجا دوره‌های آموزشی را بگذرانند. حال سوال اینجاست که چند درصد از این افراد پس از آموزش جذب نهادهای اطلاعاتی آمریکا می‌شوند. افرادی که به عنوان ناظر یا بازرس به کشورها می‌آیند، حتی رئیس آژانس و سایر مسئولان ارشد، همگی باید دوره‌های آموزشی خاصی را در آمریکا طی کنند. بخشی از این آموزش‌ها در ایالت نیومکزیکو انجام می‌شود و این روند سال‌هاست که ادامه دارد. نکته قابل توجه این است که حتی دبیرکل آژانس یا سایر مسئولان ارشد بدون موافقت آمریکا به پست خود منصوب نمی‌شوند. ساختار شورای حکام آژانس به گونه‌ای طراحی شده که کشورهای غربی و متحدان آنها همیشه اکثریت را در اختیار داشته باشند. این افراد همگی تأیید شده هستند و حداقل شرط تصدی مسئولیت در آژانس، تأیید آمریکاست. بنابراین عضویت در این نهاد نه تنها هیچ سودی برای ما نداشته، بلکه ضررهای زیادی نیز به همراه داشته است. در طول این سال‌ها مشخص شده که برخی از مأموران آژانس در واقع جاسوس آمریکا یا رژیم صهیونیستی بوده‌اند.

در مورد تفاوت همکاری با آژانس و عضویت در معاهده NPT باید گفت ایران هنوز از NPT خارج نشده، اما همکاری خود با آژانس را تعلیق کرده است. برای درک این موضوع باید به تاریخچه NPT

به نظر می‌رسد پیامدهای جنگ ایران و رژیم صهیونیستی و همچنین حمله آمریکا به ایران تداوم دارد و اولین نشانه‌ی آن، تصویب قانون تعلیق همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی توسط مجلس است. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز دیروز این اقدام را غیرقابل قبول دانست و تأکید کرد که ایران باید بدون هیچ تأخیری همکاری کامل خود با آژانس را از سر بگیرد. به نظر می‌رسد آنچه دموکرات‌های آمریکا همواره هشدار می‌دادند، در حال وقوع است اینکه حمله نظامی به تاسیسات هسته‌ای ایران، دسترسی آژانس به اطلاعات هسته‌ای ایران را قطع می‌کند. از طرفی، این موضوع برای ایران نیز چندان بد نیست، زیرا اطلاعات هسته‌ای کشور دیگر از طریق آژانس به رژیم صهیونیستی منتقل نمی‌شود. نظر شما در این باره چیست؟

در مورد نامگذاری این جنگ باید دقت کرد. برخی ترجیح می‌دهند از عبارت «جنگ دوازده روزه» استفاده کنند، اما این عبارت عاملیت را نادیده می‌گیرد. در واقع این آمریکا و رژیم صهیونیستی بودند که جنگ را در میانه مذاکرات به ایران تحمیل کردند. بنابراین عبارت دقیق‌تر «جنگ تحمیلی آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران» است، مشابه آنچه در مورد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به کار می‌بردیم. این نام‌گذاری اهمیت زیادی دارد. با اینکه چند روز از آتش‌بس می‌گذرد، هنوز در داخل کشور درباره چگونگی شروع جنگ و مسئولیت آن اجماعی وجود ندارد و اگر به این موضوع توجه نشود، در آینده با مشکلاتی مواجه خواهیم شد. در مورد معاهده NPT هم باید گفت عضویت در آن یک تعهد اختیاری است و کشورها فقط زمانی به معاهدات بین‌المللی می‌پیوندند که منافعی برایشان داشته باشد. تجربه پنجاه ساله نشان داده این معاهده نه تنها سودی نداشته، بلکه ضررهایی هم داشته است. به عنوان نمونه، برخی

نکته کلیدی اینجاست که قبل از مذاکرات، ما اعلام کرده بودیم که قصد داریم غنی‌سازی تا ۳٫۶۷ درصد داشته باشیم. هیچ کارشناسی چه در آمریکا، چه خارج از آمریکا و چه در آژانس نمی‌تواند ادعا کند که با غنی‌سازی ۳٫۶۷ درصد می‌توان بمب اتم ساخت. این بحث‌ها نشان می‌دهد که مسئله هسته‌ای ایران برای غرب دغدغه اصلی نیست، چون اگر بود از برجام خارج نمی‌شدند. برجام بهترین توافقی بود که مطمئن می‌شد ایران هرگز نتواند بمب اتمی بسازد نه در ده سال، نه در بیست سال و نه در سی سال آینده.

🔥 آژانس تبدیل به بستری برای حمله به ایران شده‌است

🔥 برخی می‌پرسند که آیا ساخت بمب هسته‌ای خلاف قانون است؟ در واقع هیچ قانون بین‌المللی وجود ندارد که کشورها را از ساخت بمب هسته‌ای منع کند. فقط اگر کشوری عضو NPT باشد، تعهد داده که نسازد. اما رژیم صهیونیستی که عضو NPT نیست و حدود ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای دارد، چرامورد باز خواست قرار نمی‌گیرد؟

پاسخ واضح است، ما همکاری خود با آژانس را به حالت تعلیق درآورديم چون آژانس تبدیل به بستری برای حمله به ایران شده‌است. امروز حتی در تهران هم بازرسان آژانس حضور دارند. این واقعیت‌ها نشان می‌دهد تصمیم ایران برای تعلیق همکاری با آژانس کاملاً منطقی و در راستای حفظ منافع ملی‌است.

مورد جالبی درباره آقای گرت پوترر، پژوهشگر و نویسنده آمریکایی وجود دارد. چند سال پیش از او برای سفر به ایران دعوت کرده بودیم. ایشان کتابی با عنوان «بحران ساختگی» درباره برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران نوشته بود.

در یکی از وعده‌های صبحانه، خانمی به ما پیوست و گفت: «من کتاب شما را می‌خوانم آقای پوترر.» سپس از کیفیت کتاب دیگری را درآورد که آقای پوترر نوشته بود. جالب اینجا بود که این خانم خود را بازرس آژانس معرفی کرد. با لهجه‌اش مشخص بود اروپایی است، احتمالاً فرانسوی یا انگلیسی. این نشان می‌دهد که حتی امروز هم بازرسان آژانس در هتل‌های تهران حضور دارند. البته نه همه آنها جاسوس هستند، اما قطعاً درصد قابل توجهی چنین وضعیتی دارند.

ایران سال‌ها با آژانس همکاری کرد، به تمام بازرسی‌ها پاسخ داد و پرونده‌ها را توضیح داد. اما در نهایت، همین آژانس بستری برای حمله به ایران فراهم کرد. طبق قوانین آژانس، اگر به سایتی که تحت بازرسی است حمله شود، دبیرکل باید فوراً جلسه اضطراری شورای امنیت را درخواست کند. اما در مورد ایران چنین اتفاقی نیفتاد. حتی رئیس آژانس پس از بازرسی‌ها اعلام کرد که هیچ نشانه‌ای از برنامه ساخت سلاح هسته‌ای در ایران نیافته است، اما باز هم اصرار دارد که باید بازرسی‌ها ادامه یابد. سؤال اینجاست که چرا؟

پاسخ روشن است ، آنها می‌خواهند میزان خسارات وارده به برنامه هسته‌ای ایران را ارزیابی کنند تا برای عملیات بعدی برنامه‌ریزی نمایند.

🔥 در مورد نگرانی برخی درباره خروج از NPT، مانند اظهارات برخی اعضای کمیسیون امنیت ملی مجلس که معتقد بودند این کار ممکن است چین و روسیه را علیه ما تحریک کند چه نظری دارید؟

تصمیم ایران برای تعلیق همکاری با آژانس کاملاً حساب‌شده است. ما آنقدر ساده‌لوح نیستیم که برخی فکر می‌کنند. این تصمیم مسئولان کشور است که ابتدا تعلیق را انتخاب کرده‌اند و در آینده ممکن است به خروج کامل بیانجامد. نکته کلیدی این است که حداقل در مرحله فعلی، این تعلیق باعث شده آنها نتوانند به راحتی به برنامه هسته‌ای ایران دسترسی داشته باشند. اینکه در آینده چه تصمیمی گرفته شود، به ارزیابی شرایط و مصلحت کشور بستگی دارد.

می‌خواهم این نکته را یادآوری کنم که چین و روسیه به ایران کمک کرده‌اند. چین نفت ایران را می‌خرد و روسیه نیز اقدامات دیگری انجام داده است. با این حال، ایران شعار «نه شرقی، نه غربی» را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است. برخی این موضوع را درست متوجه نشده‌اند و تصور می‌کنند که انعقاد قراردادهای اقتصادی با چین و روسیه، خلاف این شعار است. در حالی که رفت و آمدهای تجاری و تعهدات اقتصادی، زمانی خلاف این شعار محسوب می‌شوند که به سلطه منجر شوند.

سلطه یعنی اینکه یک کشور در سیاست خارجی خود، خودتصمیم نگیرد. برخی گفتند اگر از NPT خارج شویم چین و روسیه بر علیه ما می‌شوند و ایران نیز به حرف آن‌ها گوش می‌دهد، این به چه معناست؟ این یعنی ما تحت نفوذ آن‌ها هستیم. ایران تنها در صورتی به حرف آن‌ها گوش می‌دهد که منافع ملی‌اش ایجاب کند.

حمایت چین و روسیه در مجامع بین‌المللی، مانند رای ممتنع یا حق وتو، وظیفه آن‌هاست. سیاست ایران در تهران تعیین می‌شود، نه پکن و مسکو.

🔥 آمریکا به دنبال تکرار سناریوی اوکراین در مرزهای جنوبی روسیه‌است

🔥 برخی معتقدند اگر اجماعی علیه ایران شکل بگیرد و کشورهایمانند آلمان،فرانسه، چین و روسیه نیز ایران را محکوم کنند، این وضعیت به نفع ایران نخواهد بود. نگرانی افرادی که از تشکیل اجماع علیه ایران صحبت می‌کنند، به دلیل صدور قطعنامه‌ها در گذشته‌است. آیا نباید از تکرار چنین فضایی جلوگیری کرد؟

آمریکابه سرعت به دنبال تجزیه ایران‌است. آیا تجزیه ایران به نفع روسیه است؟ خیر. زیرا با تجزیه ایران به شش کشور، دو یا چند کشور از آن‌ها با غرب همراه خواهند شد. تولد این کشورها به دلیل جنگ آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران است و این سرزمین‌های تجزیه شده، بستری برای تکرار سناریوی اوکراین در مرزهای جنوبی روسیه خواهد شد. اوکراین بستری برای فشار بر روسیه و شروع جنگ شد و اکنون روسیه درگیر آن است.

مقامات روس اگر دقت کنند، متوجه خواهند شد که حمله به ایران، اگر موفقیت‌آمیز باشد، به ضرر روسیه نیز تمام خواهد شد. چین در حال حاضر ۳۵ درصد از منابع انرژی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کند. اگر آمریکا بتواند سلطه خود را در منطقه کامل کند، فشار قابل توجهی بر چین و حوزه انرژی آن وارد خواهد کرد.

در حال حاضر، آمریکا اجازه تعاملات نفتی عربستان با چین را می‌دهد، زیرا اگر این اجازه را ندهد، چین نفت بیشتری از ایران خواهد خرید که به نفع آمریکا نیست. این وضعیت به نفع عربستان و رژیم صهیونیستی است. اما زمانی که ایران تجزیه شود و دیگر ایران نباشد، سلطه آمریکا کامل خواهد شد و دیگر به عربستان یا هیچ کشوری اجازه تعامل با چین را نخواهد داد.

مقامات چینی این را می‌فهمند. خرید نفت از ایران صرفاً به دلیل نیاز نیست، بلکه بخشی از درک آن‌ها از این معادلات است. برخی معتقدند پس

از ایران، نوبت به چین خواهد رسید. اگر آمریکا در ایران موفق شود، فشار بیشتری بر روسیه وارد خواهد کرد و فضایی برای این کار ایجاد خواهد شد. بنابراین، به نفع این کشورها نیست که طراحی‌های آمریکا علیه ایران به ثمر بنشیند.

🔥 مکانیسم ماشه از معجزات برجام است
🔥 آقای دکتر، بعد از اینکه ایران اعلام کرد که قانون تعلیق همکاری را ابلاغ کرده آلمان اعلام کرد که این اقدام، علامتی فاجعه‌بار است. همچنین، رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی گفتند که الان وقت فعال کردن مکانیسم ماشه است. حالا سوال اینجاست این مکانیسم ماشه که بالای سر ماست، دقیقاً چه بلایی سر ما می‌آورد؟ اگر فعال شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا واقعاً فاجعه است؟

این مکانیسمی بود که می‌شد وجود نداشته باشد، اما متأسفانه در برجام گنجانده شد. مشکل اصلی، دولت آقای روحانی بود آن‌ها معتقد بودند هر توافقی بهتر از عدم توافق است. حالا شما خودتان را جای آمریکا بگذارید، وقتی طرف مقابل بگوید «هر توافقی بهتر از عدم توافق»، یعنی هرچه پیش‌نهاد کنیم، امضا می‌کنند. من در تاریخ بشر ندیده‌ام که شما توافقی را امضا کنید و بعد اگر طرف مقابل نقض کرد، شما به‌طور خودکار مقصر شناخته شوید! این از آن معجزات است!

بعضی از دوستان می‌گفتند باید زبان دنیا را بفهمیم، اما در نهایت همین دیدگاه مشکلاتی برای کشور ایجاد کرد. من هنوز هم معتقدم که توافقی را امضا کنید و بعد اگر طرف مقابل نقض کرد، شما به‌طور خوبی نبود. تحریم‌های بانکی و نفتی که اقتصاد کشور را تحت فشار گذاشت، عملاً توسط سازمان ملل اعمال نشده بود، اما با بازگشت تحریم‌ها، وضعیت بدتر شد. برجام کاری که کرد، این بود که تحریم‌های قبلی را گلچین کرد چیزهایی که می‌خواست نگه داشت و بقیه را برداشت. حالا اگر مکانیسم ماشه فعال شود، همه آن تحریم‌ها برمی‌گردد.

با خروج آمریکا از برجام، تحریم‌های آن‌ها عملاً برگشت، هر چند از ابتدا هم به‌صورت کامل تعلیق نشده بود. اما تحریم‌های سازمان ملل هنوز برگشته‌اند. حالا باید کار دیپلماتیک انجام شود. کشورهایی که عضو شورای امنیت هستند مثل چین و روسیه (که عضو دائم هستند) یا کشورهایی مثل پاکستان و الجزایر (که عضو غیردائم هستند) باید مورد توجه قرار گیرند. دیپلمات‌های ما در این کشورها باید فعال شوند. البته درباره آمریکا و برخی دیگر، تکلیف مشخص است، اما با بقیه نیاز به مذاکره دارند.

🔥 دلایل متعددی برای عدم فعال سازی مکانیسم ماشه وجود دارد

🔥 به نظر می‌رسد طرف غربی می‌خواهد مکانیسم ماشه را فعال کند. اگر این اتفاق بیفتد، بعد چه می‌شود؟ آن‌ها اعلام می‌کنند که مکانیسم ماشه را فعال کرده‌اند و بعد…؟

در برجام یک فرآیند مشخص وجود دارد که در شورای امنیت سازمان ملل باید درباره آن بحث و اختلاف نظر ایجاد شود. کشورهایی مانند روسیه، چین و برخی دیگر مثل پاکستان باید در این زمینه موضع گیری کنند و بیانیه صادر نمایند، مشابه اتفاقی که پیشتر در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی رخ داد. پس از حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، گروهی از کشورها بیانیه‌هایی در این رابطه منتشر کردند. حال کشورهایی که روابط نزدیکتری با ایران دارند باید اعلام کنند که مکانیسم ماشه نباید فعال شود.

دلایل متعددی برای عدم فعال سازی این مکانیسم وجود دارد. اولاً آمریکا که از برجام خارج شده است. ثانیاً کشورهای اروپایی اگرچه رسماً از برجام خارج نشده‌اند، اما در عمل به تعهدات خود پایبند نبوده‌اند. ثالثاً حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران نه تنها نقض قوانین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی محسوب می‌شود، بلکه مغایر با منشور سازمان ملل نیز هست. نکته مهم اینجاست که شورای امنیت هیچ‌گاه مجوزی برای چنین حمله‌ای به ایران صادر نکرده بود، بنابراین این اقدام کاملاً غیرقانونی بوده است.

این کشورها می‌توانند با استناد به این دلایل اعلام کنند که مکانیسم ماشه اساساً نباید فعال شود. در واقع شرایط به گونه‌ای است که امکان دارد این مکانیسم اصلاً به کار گرفته نشود. در این میان، نقش چین و روسیه بسیار حائز اهمیت است. این کشورها می‌توانند با اقدامات دیپلماتیک خود مانع از فعال شدن این مکانیسم شوند. نکته کلیدی این است که باید در شورای امنیت اختلاف نظر ایجاد شود تا برخی کشورها موافق فعال شدن مکانیسم ماشه باشند و برخی دیگر مخالف آن. در نهایت، این اختلاف نظر‌ها می‌تواند منجر به تثبیت وضعیت موجود شود.

🔥 مهمترین مسئله ایجاد یک اختلاف نظر رسمی در شورای امنیت در باره مکانیسم ماشه است

در حال حاضر نیز مکانیسم ماشه فعال نشده است، اما برخی کشورهای اروپایی به دلایل دیگر همکاری‌های خود با ایران را محدود کرده‌اند. این موضوع ربطی به فعال شدن یا نشدن مکانیسم ماشه ندارد، بلکه ناشی از تصمیمات سیاسی خود این کشورهاست. از طرف دیگر، برخی کشورها مانند چین و روسیه همچنان با ایران همکاری می‌کنند. اگر مکانیسم ماشه فعال شود، در عمل تغییر چندانی در وضعیت کنونی ایجاد نخواهد شد، چرا که برخی کشورها همانند امروز همکاری نخواهند کرد و برخی دیگر به روابط خود ادامه خواهند داد. بنابراین مهمترین مسئله ایجاد یک اختلاف نظر رسمی در شورای امنیت است تا تکلیف این مکانیسم مشخص شود.

🔥 با تعلیق همکاری‌هایمان و محدود شدن دسترسی دیگران، چه نتایجی در پی خواهد داشت؟

بی‌شک مادر این جنگ و درگیری‌ها آسیب‌های زیادی متحمل شده‌ایم، به‌ویژه از دست دادن هموطنان عزیزمان، سرداران و دانشمندان گران‌قدر. اما شاید این شرایط بتواند به نقطه عطفی برای صنعت هسته‌ای کشور تبدیل شود. دیگر اطلاعات کامل این صنعت در اختیار دیگران نیست و دانشمندان ما نیز ممکن است کمتر در معرض خطر باشند. حتی از نظر امنیت سایت‌های هسته‌ای، احتمال آسیب‌پذیری آن‌ها کاهش یافته‌است.

وقتی شوکی به کشور وارد می‌شود و جامعه غافلگیر می‌شود، نتیجه باید چه باشد؟ بیداری از خواب غفلت. این شوک می‌تواند عاملی برای هوشیاری باشد. ما پیش از این نیز هشدار داده بودیم که حتی در حین مذاکرات نیز امکان حمله به ایران وجود دارد. در دور چهارم مذاکرات، تأکید کردیم که آمریکا ممکن است در همان روز مذاکره به ایران حمله کند. این هشدارها ماه‌ها پیش داده شد، اما برخی توجهی نکردند و به جای گوش دادن به تحلیل‌های واقع‌بینانه، حرف‌های ترامپ را باور کردند. او گفت: «یا با من مذاکره می‌کنید یا جنگ می‌شود.» این یک عملیات فریب بود تا تصور شود اگر مذاکره صورت گیرد، جنگی در کار نخواهد بود.

🔥 در وسط مذاکرات حمله صورت گرفت. این یک تجربه تلخ بود. حال سوال اصلی این است که آیا با توانمندی‌های متعارف می‌توانیم بازدارندگی لازم را برای کشور ایجاد کنیم؟

ما در این کشور با جمعیتی نزدیک به نود میلیون نفر زندگی می‌کنیم. مردم چشم به مسئولان دوخته‌اند تا از حقوقشان دفاع کنند. بله سوال اساسی برخی از افراد این است که آیا با سلاح‌های متعارف می‌توانیم بازدارندگی لازم را ایجاد کنیم؟ پاسخ به این پرسش نیاز به تحلیل کارشناسان نظامی دارد، چرا که طرف مقابل در زمینه تسلیحات از ما پیشرفته‌تر است. این واقعیت، شرایط را برای ما بسیار دشوار می‌کند.

🔥 آیا باید دکترین هسته‌ای کشور را تغییر داد؟ وقتی نتوانیم با سلاح‌های متعارف از جمعیت نود میلیونی خود محافظت کنیم، چه راهکارهای دیگری وجود دارد؟ امروز ما به وضوح

می‌بینیم که آمریکا و رژیم صهیونیستی توانایی انجام نسل‌کشی را دارند. آمارها نشان می‌دهد روزانه بیست و هشت کودک کشته می‌شوند. در میان هزاران قربانی، تعداد کودکان قابل توجه است. این واقعیت نشان می‌دهد طرف مقابل چه ظرفیت‌های مخربی در اختیار دارد.

متأسفانه برخی هنوز در توهم قوانین بین‌المللی به سر می‌برند. وقتی مسئولی در مصاحبه با شبکه‌های خارجی می‌گوید «حمله آمریکا نقض قوانین بین‌الملل بود»، باید پرسید آیا آمریکا اصلاً به قوانین بین‌المللی پایبند است؟ آنها مشغول نسل‌کشی هستند، ماه‌هاست مسئولیت‌های بین‌المللی را نقض می‌کنند، اما باز هم برخی این واقعیت‌ها را درک نکرده‌اند.

🔥 آقای روحانی تصور می‌کردند با دادن امتیاز در حوزه هسته‌ای، می‌توان به توافق رسید

🔥 امیرالمومنین(ع) در حدیثی فرموده‌اند که کسی که در هنگام یاری رهبرش به خواب رود، بالگد دشمن بیدار می‌شود. به نظر می‌رسد این شوک و خواب غفلتی که اشاره کردید، واقعاً به کشور وارد شده است. بدون تعارف، برخی واقعاً در این خواب غفلت بودند؛ در حالی که رهبری به صراحت هشدار داده بودند که این مسیر غیرعاقلانه است، اما باز هم همان راه را رفتند.

رهبری سال‌هاست تأکید دارند که خواسته‌های آمریکا حد و مرزی ندارد. اگر در حوزه هسته‌ای امتیاز دهید، بهانه موشک را می‌آورند، بعد حقوق بشر و بهانه‌های دیگر. ایشان همواره تأکید کرده‌اند که هدف اصلی آمریکا، خود ایران و نظام جمهوری اسلامی است. اما متأسفانه عده‌ای این را باور نکردند. برخی مثل آقای روحانی تصور می‌کردند با دادن امتیاز در حوزه هسته‌ای، می‌توان به توافق رسید، غافل از اینکه با لافاصله بهانه‌های جدید مطرح می‌شد. حتی پس از برجام، در پیام نوروزی صحبت از «برجام دو» و «برجام سه» شد، که نشان می‌داد آنها قصد دارند در تمام حوزه‌ها امتیاز بگیرند.

آمریکایی‌ها به هیچ وجه قصد ندارند به یک روحانی اجازه حکومت دهند. این را رهبری بارها گفته‌اند، اما برخی باور نکردند و تا امروز هم نمی‌کنند. تحلیل‌های غلط باعث غفلت کشور شد. وقتی رهبری فرمودند این رفتار «نه هوشمندانه است و نه شرافتمندانه»، برخی باز هم هیاهو کردند. اخیراً هم شاهد بودیم که همان حرف‌های تکراری را زدند. به نظر می‌رسد حتی با لگد دشمن هم بیدار نشده‌اند و خود را به خواب زده‌اند.

طرف مقابل دقیقاً این وضعیت را رصد می‌کند. وقتی می‌بینند همان حرف‌های قبلی تکرار می‌شود، نتیجه می‌گیرند که محاسباتشان درست بوده است. اگر محاسباتشان برای حمله اول درست بود، چه دلیلی دارد برای حمله دوم محاسبه نکنند؟ ما باید این محاسبات را اصلاح کنیم. حداقل کاری که می‌توانیم بکنیم، توجه به بخش دوم پیام ویدئویی اخیر رهبری است. در آن پیام، علاوه بر تبریک، اسنادی از سخنان ترامپ ارائه شد که صراحتاً گفته بود: «ایران باید کاملاً تسلیم شود.» این همان حرفی است که سال‌هاست رهبری هشدار می‌دهند. **ادامه در صفحه ۸**

🔥	
مقامات روس اگر دقت کنند، متوجه خواهند شد که حمله به ایران، اگر موفقیت‌آمیز باشد، به ضرر روسیه نیز تمام خواهد شد. چین در حال حاضر ۳۵ درصد از منابع انرژی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کند. اگر آمریکا بتواند سلطه خود را در منطقه کامل کند، فشار قابل توجهی بر چین و حوزه انرژی آن وارد خواهد کرد.	

دکتر هلیا دوطاقي پژوهشگر حقوق بين الملل در گفتگو با «حکمران» ابعاد حقوقی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه علیه ایران را تحلیل کرد:

در نظام بین الملل کنونی، تنها زبان قابل فهم، زبان قدرت است

اگر موشک‌های ایران به اهداف خود نمی‌رسیدند، هیچ نهاد بین‌المللی حاضر نبود از حقوق ایران دفاع کند
بازنگری در سطح همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یک اقدام ضروری است

دکتر هلیا دوطاقي پژوهشگر ایرانی است که تحصیلات خود را در حوزه حقوق بین‌الملل با اخذ مدرک دکتر از دانشگاه کارلتون کانادا به پایان رسانده است. رساله دکتری او با عنوان «تحلیل تأثیر تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا بر ایران» به بررسی ابعاد حقوقی، اقتصادی و اجتماعی تحریم‌های غرب علیه ایران پرداخته است. پس از فراغت از تحصیل، دوطاقي به عنوان پژوهشگر و معاون پروژه حقوق و اقتصاد سیاسی در دانشکده حقوق دانشگاه ییل (Yale Law School) مشغول به کار شد. این پروژه عمدتاً بر بررسی ارتباط میان نظام‌های حقوقی و نابرابری‌های اقتصادی تمرکز داشت. با این حال، فعالیت‌های آکادمیک او در سال ۲۰۲۴ به دلیل مواضعش در حمایت از حقوق فلسطینیان و تحت فشار لابی‌های صهیونیستی ناگهان متوقف شد. حالا اما پس از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران، با وی به گفتگو نشستیم و ابعاد احتمالی حقوقی و امکان‌های ایران برای واکنش در این حوزه را بررسی کردیم که مشروح آن در ادامه از نظر می‌گذرد.

نکته توجه داشت که از نظر حقوقی، این اقدامات نقض فاحش و غیرقابل انکار بند ۲ ماده ۴ منشور ملل متحد محسوب می‌شوند که استفاده از زور را در روابط بین‌المللی ممنوع کرده است. این نقض آنقدر آشکار است که حتی بسیاری از حقوقدانان غربی که معمولاً مواضعی محافظه‌کارانه در قبال اقدامات کشورهای غربی دارند، در این مورد خاص به صراحت اعلام کرده‌اند که هیچ توجیه حقوقی برای این اقدامات وجود ندارد. در طول تاریخ، نمونه‌هایی وجود داشته که ایران توانسته از طریق مکانیسم‌های حقوق بین‌الملل به موفقیت‌هایی دست یابد، مانند پرونده ملی شدن نفت در دوران دکتر مصدق یا برخی پرونده‌های اخیر در دیوان بین‌المللی دادگستری. این تجربیات نشان می‌دهد که از نظر حقوقی، امکان محکوم کردن آمریکا و رژیم صهیونیستی در نهادهای بین‌المللی وجود دارد.

با ساختار ناعادلانه شورای امنیت و حق وتوی آمریکا، عملاً امکان اجرای حکم وجود ندارد مسئله اصلی در اینجا نه صدور حکم، که اجرای آن است. دیوان بین‌المللی دادگستری، به عنوان رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد، فاقد سازوکار اجرایی مستقیم است. در صورت عدم تمکین کشورها، پرونده به شورای امنیت ارجاع می‌شود، اما با توجه به ساختار ناعادلانه شورای امنیت و حق وتوی آمریکا، عملاً امکان اجرای حکم وجود ندارد. این وضعیت به خوبی ضعف ساختاری نظام بین‌الملل را در مواجهه با قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، کشورها می‌توانند از ابزارهایی مانند مصادره اموال طرف مقابل در خاک خود استفاده کنند، همانطور که آمریکا در مورد ایران بارها این کار را انجام داده است. اما این اقدامات نیازمند داشتن اموال طرف مقابل در خاک خود و همچنین اراده سیاسی قوی است. در غیاب چنین ابزارهایی، احکام بین‌المللی بیشتر ارزش نمادین و تبلیغاتی دارند تا عملی.

سازوکار به ظاهر فنی آژانس، در عمل به ابزاری برای انتقال داده‌ها و تفسیرهای فنی با پیامدهای عمیق سیاسی تبدیل شده است

در مورد نقش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، باید گفت که این نهاد علیرغم ادعای بی‌طرفی و فنی بودن، در بستر نظم بین‌المللی مبتنی بر سلطه هسته‌ای قدرت‌های بزرگ شکل گرفته است. آژانس در سال ۱۹۵۷ با ابتکار آمریکا تنها کشوری که از سلاح هسته‌ای علیه غیرنظامیان استفاده کرده تأسیس شد. اساسنامه آژانس این نهاد را موظف می‌کند که به شورای حکام گزارش دهد و در مواردی که صلح و امنیت بین‌المللی را در خطر ببیند، موضوع را به شورای امنیت ارجاع دهد. این سازوکار به ظاهر فنی، در عمل به ابزاری برای انتقال داده‌ها و تفسیرهای فنی با پیامدهای عمیق سیاسی تبدیل شده است. تصمیم اخیر مجلس شورای اسلامی برای محدود کردن همکاری با آژانس باید در این چارچوب تحلیل شود. وقتی آژانس به جای ایفای نقش بی‌طرفانه، به ابزاری برای فشار بر کشورهای مستقل تبدیل می‌شود، طبیعی است که کشورها در همکاری با آن تجدیدنظر کنند.

بازنگری در سطح همکاری با آژانس بین‌المللی

قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد؛ نظامی که فاقد سازوکارهای اجرایی مؤثر است. در چنین شرایطی، باید به دنبال راهبردهای جدیدی بود. حقوق بین‌الملل را می‌توان به عنوان یکی از ابزارهای موجود در زرادخانه دیپلماتیک کشورها در نظر گرفت. این ابزار هرچند محدود، اما در ترکیب با دیگر ابزارها مانند قدرت نظامی، دیپلماسی عمومی و فعالیت‌های رسانه‌ای می‌تواند مؤثر واقع شود. تجربه آفریقای جنوبی در طرح پرونده فلسطین در دیوان بین‌المللی دادگستری نشان داد که چگونه می‌توان از این نهادها برای ایجاد فشار افکار عمومی و مشروعیت‌زدایی از اقدامات قدرت‌های غربی استفاده کرد. نکته پایانی این است که اگرچه حقوق بین‌الملل کنونی عادلانه نیست و به نفع قدرت‌های بزرگ طراحی شده، اما کنار گذاشتن کامل آن نیز راهبرد مناسبی نیست. بلکه باید با شناخت دقیق از محدودیت‌ها و قابلیت‌های آن، از این ابزار به شکل هوشمندانه‌ای استفاده کرد. این همان راهبردی است که ایران و دیگر کشورهای جهان جنوب می‌توانند در پیش بگیرند؛ راهبردی که هم واقع‌بینانه است و هم انقلابی، هم عملی است و هم آرمان‌گرا.

برخی خلاف نظر شما با توجه به نقض مکرر حقوق بین‌الملل توسط قدرت‌های غربی و عدم ارائه توجیهات حقوقی برای اقدامات اخیر علیه ایران، معتقدند نظام حقوق بین‌الملل کنونی دیگر کارایی خود را حتی در سطوح تاکتیکی از دست داده است. با وجود محدودیت‌های موجود، چگونه می‌توان از این نظام به عنوان ابزاری تاکتیکی در کنار دیگر ابزارهای دیپلماتیک و نظامی استفاده کرد؟ آیا تجربیات تاریخی مانند پرونده ملی شدن نفت یا موارد اخیر نشان می‌دهد که می‌توان از این سازوکارها برای ایجاد فشار و مشروعیت‌زدایی از اقدامات قدرت‌های غربی بهره برد؟

در بررسی امکان پیگیری حقوقی اقدامات اخیر آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران، باید به این

نمی‌رسیدند، هیچ نهاد بین‌المللی حاضر نبود از حقوق ایران دفاع کند، همان‌گونه که در مورد غزه، یمن و لبنان شاهدین بی‌عملی بوده‌ایم. موضوع مورد بحث، فراتر از یک بررسی ساده درباره کارآمدی حقوق بین‌الملل است. این مسئله به بنیادی‌ترین چالش‌های نظام بین‌المللی معاصر مربوط می‌شود که نیازمند واکاوی عمیق و چندبعدی است. در ماه‌های اخیر، شاهد تحولی نگران‌کننده در رفتار قدرت‌های غربی بوده‌ایم؛ تحولی که نشان‌دهنده عبور آنها حتی از ظواهر حقوقی و توجیهات صوری است. حقوق بین‌الملل به عنوان محصول نظم وستفالیایی، همواره در معرض این انتقاد اساسی بوده که بیشتر ابزاری برای تنظیم روابط قدرت‌ها بوده تا تحقق عدالت جهانی. اما آنچه در رفتار اخیر غرب مشاهده می‌شود، گامی فراتر از این انتقادات تاریخی است. قدرت‌های غربی حتی زحمت ارائه توجیهات حقوقی برای اقدامات خود را هم به خود نمی‌دهند. این بی‌پروایی حقوقی، نشان‌دهنده افول شدید اعتبار نظام بین‌المللی موجود است.

در تحلیل حقوقی دقیق‌تر، می‌توان به این نکته اشاره کرد که طبق منشور ملل متحد، تنها دو مجوز مشروع برای استفاده از زور وجود دارد، دفاع مشروع پس از وقوع حمله مسلحانه، و مجوز صریح شورای امنیت. در حملات اخیر علیه ایران، هیچ‌یک از این دو شرط محقق نبوده است. رژیم صهیونیستی با توسل به مفهوم «دفاع پیش‌دستانه» (preemptive defense) سعی در توجیه اقدامات خود داشت، مفهومی که حتی در دکترین حقوقی غرب نیز مورد اختلاف شدید است و بسیاری از حقوقدانان آن را نقض صریح حقوق بین‌الملل می‌دانند. نکته قابل تأمل، واکنش جامعه حقوقی بین‌المللی به این وقایع است. حتی حقوقدانان و وکلای غربی که معمولاً مواضعی محافظه‌کارانه در قبال قدرت‌های غربی دارند، در این مورد خاص به صراحت اعلام کرده‌اند که هیچ توجیه حقوقی برای این اقدامات وجود ندارد. این اتفاق، نشانگر نقطه عطفی در روابط بین‌الملل است؛ جایی که غرب حتی ظواهر حقوقی و توجیهات صوری را نیز کنار گذاشته است.

خب در چنین شرایطی، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که آیا نظام حقوق بین‌الملل کنونی دیگر کارایی خود را از دست داده است؟

پاسخ به این سؤال نیازمند نگاهی تاریخی به عملکرد کشورهای جهان جنوب در استفاده از مکانیسم‌های حقوق بین‌المللی است. نمونه‌هایی مانند پرونده ملی شدن نفت ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری در دوران دکتر مصدق، یا پرونده نیکاراگوئه علیه آمریکا در دهه ۱۹۸۰، نشان می‌دهد که اگرچه نظام حقوق بین‌الملل ذاتاً به نفع قدرت‌های بزرگ طراحی شده، اما می‌توان از آن به عنوان ابزاری تاکتیکی استفاده کرد.

تجربه اخیر ایران در پرونده تحریم‌ها در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز قابل تأمل است. هرچند حکم صادره به نفع ایران بود، اما آمریکانه تنها از اجرای آن خودداری کرد، بلکه از معاهده مربوطه نیز خارج شد. این اتفاق به خوبی ضعف ساختاری نظام بین‌الملل را در مواجهه با

در تمام این موارد، مکانیسم‌های حقوق بین‌الملل با کاملاً ناکام مانده‌اند یا در بهترین حالت به ابزاری نمایشی برای مشروع‌سازی وضع موجود تبدیل شده‌اند.

مقاومت ملت‌ها در برابر این تجاوزات به عنوان نقض حقوق بین‌الملل محکوم می‌شود

به عنوان نمونه، در بیست ماه گذشته شاهد بوده‌ایم که چگونه تمام اصول بنیادین حقوق بین‌الملل از ممنوعیت تجاوز به حاکمیت ملی تا منع استفاده از زور بارها و بارها توسط رژیم صهیونیستی، آمریکا و ... نقض شده‌اند. در فلسطین اشغالی، یمن، سوریه، عراق و بسیاری دیگر از نقاط جهان، شاهد تکرار الگوی مشابهی بوده‌ایم، قدرت‌های بزرگ با سوءاستفاده از نهادهای بین‌المللی، جنایات خود را توجیه می‌کنند در حالی که مقاومت ملت‌ها در برابر این تجاوزات به عنوان نقض حقوق بین‌الملل محکوم می‌شود.

منشور ملل متحد، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و سایر اسناد حقوقی بین‌المللی در عمل نتوانسته‌اند مانع از وقوع این جنایات شوند. برعکس، در بسیاری موارد شاهد بوده‌ایم که چگونه این نهادها خود به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌اند. نمونه بارز آن عملکرد شورای امنیت در قبال جنایات رژیم صهیونیستی یا واکنش جامعه بین‌المللی به تجاوزات آمریکا در منطقه است.

استفاده از مکانیسم‌های حقوق بین‌الملل بیشتر ارزش تاکتیکی دارد تا استراتژیک

در چنین شرایطی، بسیاری از کشورهای مقاومت از جمله ایران به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده از مکانیسم‌های حقوق بین‌الملل بیشتر ارزش تاکتیکی دارد تا استراتژیک. به عبارت دیگر، این اقدامات نه از سر اعتقاد به کارآمدی این نظام، بلکه به عنوان بخشی از جنگ روانی و مشروعیت‌سازی در عرصه بین‌المللی صورت می‌گیرد.

تجربه اخیر حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران و پاسخ نظامی کشورمان به خوبی نشان داد که در نظام بین‌الملل کنونی، تنها زبان قابل فهم، زبان قدرت است. اگر موشک‌های ایران به اهداف خود

تجربه اخیر حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران و پاسخ نظامی کشورمان به خوبی نشان داد که در نظام بین‌الملل کنونی، تنها زبان قابل فهم، زبان قدرت است. اگر موشک‌های ایران به اهداف خود نمی‌رسیدند، هیچ نهاد بین‌المللی حاضر نبود از حقوق ایران دفاع کند، همان‌گونه که در مورد غزه، یمن و لبنان شاهد این بی‌عملی بوده‌ایم.



با گذشت چند روزی از آتش‌بس موقت بین ایران و رژیم صهیونیستی با توجه به تحصیلات شما در حقوق بین‌الملل و تأکید مسئولان بر پیگیری حقوقی اقدامات آمریکا و رژیم صهیونیستی در مجامع بین‌المللی، این سوال مطرح است که آیا اساساً حقوق بین‌الملل کارایی لازم را برای پیگیری مساله‌ای در این سطوح دارد؟ خصوصاً با مشاهده جنایات آشکار رژیم صهیونیستی در دو سال اخیر از جمله کشتار کودکان و زنان، آیا می‌توان از این ابزار به عنوان یک جبهه حقوقی در برابر آنها استفاده کرد؟ نمونه بارز آن عملکرد مدیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی است که خود به نوعی همدست در حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران بود. آیا امکان پیگیری مؤثر حقوقی علیه این اقدامات وجود دارد؟

سوال شما به یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های نظام بین‌الملل معاصر اشاره دارد که نیازمند واکاوی دقیق ماهیت حقوق بین‌الملل و کارکردهای آن در جهان امروز است. اجازه بدهید با مروری بر تاریخچه و مبانی نظری این نظام حقوقی بحث را آغاز کنم.

حقوق بین‌الملل کنونی به ابزاری برای تثبیت هژمونی قدرت‌های غربی تبدیل شده است نه حمایت از مظلوم

حقوق بین‌الملل در شکل کنونی خود، برآمده از سنت حقوقی اروپامحور است که پس از جنگ‌های سی‌ساله و به ویژه پس از معاهدات وستفالی در قرن هفدهم شکل گرفت. این نظام حقوقی از همان ابتدا نه با هدف تحقق عدالت جهانی یا دفاع از حقوق ملت‌های تحت ستم، بلکه به عنوان ابزاری برای تنظیم روابط قدرت‌های بزرگ و حفظ نظم موجود طراحی شد. پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، اگرچه شاهد ظهور گفتمان‌های حقوق بشری بودیم، اما ساختار اساسی این نظام تغییری نکرد.

در عمل، حقوق بین‌الملل معاصر بیشتر به ابزاری برای تثبیت هژمونی قدرت‌های غربی تبدیل شده است. ما این واقعیت را در مواجهه با فجایع مختلف شاهد بوده‌ایم؛ از نسل‌کشی‌های متعدد در نقاط مختلف جهان تا جنایات جنگی گسترده، اشغال نظامی کشورها، فقر ساختاری در جنوب جهانی و اشکال نوین نژادپرستی سیستماتیک.



تصمیم اخیر مجلس شورای اسلامی مبنی بر کاهش سطح همکاری با آژانس، اقدامی به موقع و ضروری است که باید مورد حمایت قرار گیرد. اما آنچه نگران کننده به نظر می رسد، برخی برداشت های سطحی از این تصمیم است. عده ای تصور می کنند که با تغییر مدیریت آژانس و استعفای آقای گروسی، می توان به افزایش سطح همکاری با این نهاد و بازگشت به شرایط پیشین فکر کرد.

انرژی اتمی متناسب با منافع ملی یک اقدام ضروری است



در شرایط فعلی، چند راهکار قابل تصور است. اولاً، پیگیری حقوقی از طریق دیوان بین المللی دادگستری اگرچه ممکن است به اجرای عملی حکم منجر نشود، اما برای ثبت رسمی تخلفات و مشروعیت زدایی از اقدامات طرف مقابل ضروری است. ثانیاً، استفاده تبلیغاتی و رسانه ای از احکام صادره می تواند به ایجاد فشار افکار عمومی بین المللی کمک کند. ثالثاً، بازنگری در سطح همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی متناسب با منافع ملی یک اقدام ضروری است. و بالاخره، تقویت اتحاد با دیگر کشورهای جهان جنوب برای تغییر توازن قوا در نهادهای بین المللی می تواند در بلندمدت مؤثر واقع شود. نکته پایانی این است که در نظام بین المللی کنونی، حقوق بدون پشتوانه قدرت عملاً ناتوان است. بنابراین باید از ابزار حقوقی به عنوان بخشی از یک استراتژی جامع استفاده کرد که شامل ابزارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی نیز می شود. این رویکرد چندبعدی می تواند در شرایط کنونی بهترین راهبرد برای جمهوری اسلامی ایران باشد.

آژانس بین المللی انرژی اتمی، از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵، به عنوان ستون فقرات حقوقی رژیم تحریمی شورای امنیت علیه ایران عمل کرده است. این نقش کلیدی آژانس در حالی ایفا شده که این نهاد بین المللی هرگز نتوانسته است شواهد محکمه پسند و قانع کننده ای دال بر انحراف برنامه هسته ای صلح آمیز ایران ارائه دهد. حتی در حال حاضر نیز آقای گروسی، مدیرکل فعلی آژانس، به صراحت اذعان دارد که هیچ گونه شواهدی مبنی بر فعالیت های غیرقانونی هسته ای ایران در اختیار ندارد.

نکته حائز اهمیت این است که اساس گزارش ها و موضع گیری های آژانس علیه ایران نه بر مبنای اثبات فعالیت های غیرقانونی، بلکه همواره بر پایه ادعای «عدم همکاری کافی» از سوی ایران استوار بوده است. این الگوی رفتاری آژانس، که از سال های ابتدایی تحریم ها تاکنون تداوم داشته، امروز به عنوان پایه و مبنای حقوقی حمله نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته ای ایران مورد سوء استفاده قرار گرفته است. به عبارت دیگر، می توان آژانس را به عنوان ستون فقرات اصلی در ایجاد ادله حقوقی ظاهری برای اجماع سازی سیاسی علیه ایران در طول این سال ها دانست.

موضوع پذیرش داوطلبانه پروتکل های الحاقی توسط ایران نیز نیازمند واکاوی دقیق است. این تصمیم ایران هرگز ناشی از تمایل ذاتی یا برنامه ریزی بلندمدت نبوده، بلکه نتیجه مستقیم فشارهای سنگین سیاسی و اقتصادی ناشی از تحریم های ظالمانه بوده است. غرب با وعده کاهش یا لغو تحریم ها در ازای پیوستن ایران به این پروتکل ها، کشورمان را تحت فشار قرار داد. پیامد این تصمیم، افزایش چشمگیر اختیارات آژانس در ایران بود که شامل موارد متعددی

می شد: گسترش دامنه بازرسی ها، امکان انجام بازرسی های ناگهانی و تقویت قابل توجه توان نظارتی این نهاد بر فعالیت های هسته ای ایران. تصمیم اخیر مجلس شورای اسلامی مبنی بر کاهش سطح همکاری با آژانس، اقدامی به موقع و ضروری است که باید مورد حمایت قرار گیرد. اما آنچه نگران کننده به نظر می رسد، برخی برداشت های سطحی از این تصمیم است. عده ای تصور می کنند که با تغییر مدیریت آژانس و استعفای آقای گروسی، می توان به افزایش سطح همکاری با این نهاد و بازگشت به شرایط پیشین فکر کرد. این نوع نگرش نشان دهنده درک ناقص و سطحی از ماهیت ساختاری آژانس و سایر نهادهای مشابه بین المللی است.

واقعیت این است که مسئله اصلی به افراد و مدیران خاص محدود نمی شود. عملکرد آژانس از بدو تأسیس تاکنون تحت تأثیر ساختار عمیقاً امپریالیستی حاکم بر آن شکل گرفته است. این نهاد بین المللی در حقیقت نقش کلیدی در پیشبرد پروژه عادی سازی انحصار هسته ای قدرت های غربی و جرم انگاری سیاسی و حقوقی فعالیت های کاملاً مشروع سایر کشورها در زمینه فناوری هسته ای ایفا کرده است. عدم درک این واقعیت ساختاری و تقلیل مسئله به سطح افراد و مدیران، نشان از عدم شناخت کافی از سازوکارهای حاکم بر این نهادها دارد.

تصمیم اخیر مجلس شورای اسلامی را باید در چارچوبی کلان تر و با نگاهی تاریخی-تحلیلی مورد ارزیابی قرار داد. این تصمیم در حقیقت بخشی از فرآیند بازتعریف رابطه ایران با نهادهای بین المللی از موضع استقلال و حاکمیت ملی است. درک صحیح از این تصمیم مستلزم شناخت عمیق از نقش تاریخی آژانس در بازتولید نابرابری های فنی، حقوقی و سیاسی در نظم بین الملل است.

نکته قابل تأمل دیگر، روند روبه تخریب عملکرد آژانس در طول سال های اخیر است. در دوران

ت استراتژی ابهام به ایران امکان می دهد ضمن حفظ موقعیت خود در چارچوب قوانین بین المللی، انعطاف پذیری لازم را در برابر تحولات پیش رو داشته باشد

بحث خروج از معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای (ان.پی.تی) از جمله موضوعات بسیار پیچیده ای است که نیازمند بررسی دقیق ابعاد مختلف حقوقی، سیاسی و استراتژیک می باشد. برخی نگرانی ها وجود دارد که خروج ایران از این معاهده ممکن است موجب نزدیکی کشورهایی مانند چین و روسیه به مواضع آمریکا شده و اجماع جهانی علیه ایران شکل بگیرد. نظر شما چیست؟

این نگرانی از آنجایی نشأت می گیرد که این کشورها نیز خواهان حفظ انحصار خود در حوزه فناوری هسته ای هستند و ممکن است با خروج ایران از این چارچوب بین المللی مخالفت کنند. از منظر حقوقی، حتی پس از حمله اخیر به تأسیسات هسته ای ایران و استفاده از بمب های سنگر شکن، تصمیم درباره خروج از ان.پی.تی نیازمند تأمل بسیار است. این تصمیم از جمله تصمیمات استراتژیک کلانی است که مستلزم در نظر گرفتن ملاحظات و اطلاعات دقیقی است که ممکن است در اختیار عموم نباشد. در این شرایط، استراتژی ابهام که ایران در پیش گرفته، به نظر رویکردی معقول و حساب شده می رسد. این استراتژی به ایران امکان می دهد ضمن حفظ موقعیت خود در چارچوب قوانین بین المللی، انعطاف پذیری لازم را در برابر تحولات پیش رو داشته باشد.

آنچه مسلم است، تصمیم گیرندگان ایرانی با در اختیار داشتن اطلاعات جامع تر و تحلیل های عمیق تر در حال پیگیری بهترین راهبرد ممکن هستند. در دنیای کنونی که بربریت غرب بیش از پیش آشکار شده و حمایت جامعه بین مللی از ایران در مقابل تجاوزات رژیم صهیونیستی

فوری از این گزینه، آن را به عنوان یک برگ برنده برای زمان مناسب حفظ کرده اند.

موضوع دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، میزان خسارات وارد شده به تأسیسات هسته ای و توانایی ایران در بازسازی و تداوم برنامه هسته ای صلح آمیز خود است. این عامل می تواند تأثیر مستقیمی بر محاسبات طرف های مقابل و تصمیم گیری های آینده داشته باشد. در این میان، حفظ وحدت رویه و هماهنگی کامل بین تمام نهادهای تصمیم گیر کشور در برخورد با این موضوع از اهمیت حیاتی برخوردار است.

در نهایت، آنچه مشخص است این است که ایران در یک بازی پیچیده و چندبعدی قرار دارد که نیازمند هوشمندی، انعطاف پذیری و در عین حال قاطعیت است. تصمیم درباره ان.پی.تی و نحوه برخورد با تهدید فعال سازی مکانیسم اسنپ بک باید با در نظر گرفتن تمامی این ابعاد و با تحلیل جامع از تحولات منطقه ای و بین المللی اتخاذ شود. به نظر می رسد راهبرد فعلی ایران که مبتنی بر حفظ تمام گزینه ها و تصمیم گیری در زمان مناسب است، در شرایط کنونی بهترین رویکرد ممکن باشد.

همین تحریم ها هم خود بخشی از آن نقص بزرگ یا ظلم نهادینه شده در حقوق بین الملل کنونی نیستند؟

تحریم های اعمال شده علیه ایران را باید در یک چارچوب تاریخی گسترده و با نگاهی ساختاری تحلیل کرد. این تحریم ها هرگز آنگونه که ادعا می شود به عنوان جایگزینی صلح آمیز برای جنگ عمل نکرده اند، بلکه همواره به مثابه ابزاری جنگی در کنار تهدید و استفاده از زور به کار رفته اند. تاریخ تحریم ها علیه ایران به سال ها قبل از انقلاب اسلامی بازمی گردد. اولین تحریم ها در سال ۱۳۳۱ و بلافاصله پس از ملی شدن صنعت نفت اعمال شدند، که در نهایت زمینه را برای



در چنین شرایطی، ایران باید کاملاً آماده باشد و سناریوهای مختلف را پیش بینی کند. به نظر می رسد گزینه خروج از ان.پی.تی به عنوان یک اهرم قوی در اختیار ایران قرار دارد که می تواند در صورت فعال سازی مکانیسم اسنپ بک مورد استفاده قرار گیرد. این رویکرد نشان دهنده درک عمیق تصمیم گیرندگان ایرانی از بازی پیچیده حقوقی و سیاسی بین المللی است. آنها به جای استفاده فوری از این گزینه، آن را به عنوان یک برگ برنده برای زمان مناسب حفظ کرده اند.

هسته ای اعمال شدند. با توسعه توان موشکی، تحریم ها این حوزه را نیز دربر گرفتند. این تحریم ها همواره با هدف مهار توانمندی های بنیادین توسعه ایران طراحی شده اند. نکته تکان دهنده اینجاست که لیست تحریم های اخیر آمریکا علیه شخصیت های علمی و نظامی ایران، دقیقاً با اهداف حملات اخیر همخوانی دارد. بسیاری از شهادی اخیر ما در حوزه های هسته ای و موشکی، پیش از شهادت در لیست تحریم های آمریکا قرار داشتند. این نشان می دهد که تحریم ها در واقع به مثابه «فهرست هدف» برای اقدامات نظامی بعدی عمل می کنند.



در تحولات اخیر، شاهد بودیم که چگونه تحریم ها و اقدامات نظامی دست به دست هم داده اند. همان مراکزی که پیشتر هدف تحریم قرار گرفته بودند، امروز هدف حملات نظامی واقع شده اند. همان شخصیت هایی که نامشان در لیست تحریم ها بود، امروز به شهادت رسیده اند. این الگو به وضوح نشان می دهد که تحریم ها بخشی از یک استراتژی جامع برای مهار ایران بوده و هستند.

این تحلیل تاریخی به ما می آموزد که در مذاکرات بین المللی باید به این واقعیت ها توجه کامل داشته باشیم. نمی توان تحریم ها را به عنوان ابزاری مستقل و بی ارتباط با تهدیدات نظامی تحلیل کرد. هرگونه مذاکره و تعامل بین المللی باید با درک این ارتباط عمیق و با هوشیاری کامل نسبت به اهداف بلندمدت طرف مقابل صورت گیرد. ایران باید با حفظ دستاوردهای خود و تقویت توانمندی های بومی، در عین بهره گیری از دیپلماسی فعال، از افتادن در دام این بازی پیچیده اجتناب کند.

کودتای ۲۸ مرداد فراهم کردند. این الگو در طول تاریخ معاصر ایران تکرار شده است. انقلاب اسلامی نقطه عطفی در این روند بود، چرا که مسیر غارت منابع ایران توسط قدرت های خارجی را به کلی دگرگون ساخت. ایران پس از انقلاب حاضر نبود همانند گذشته نقش ژاندارم منطقه را برای منافع قدرت های بزرگ ایفا کند، و این تغییر بنیادین در نظم منطقه ای، تحمل ناپذیر بود. از همین رو، تحریم ها علیه ایران شدت گرفتند و ابعاد گسترده تری یافتند. در دوران دفاع مقدس، ایران شروع به بازسازی و توسعه توانمندی های خود کرد که با تحریم های فزاینده ای مواجه شد. جالب توجه است که همکاری های هسته ای اروپا با رژیم پهلوی پیش از انقلاب، پس از انقلاب به سرعت متوقف شد و ایران را به توسعه مستقل این فناوری واداشت. با پیشرفت های ایران در حوزه های مختلف، دامنه تحریم ها نیز گسترده تر شد. وقتی ایران در زمینه هسته ای پیشرفت کرد، تحریم های

محدود بوده، این رویکرد هوشمندانه به نظر می رسد. با این حال، باید توجه داشت که قدرت های اروپایی به احتمال بسیار زیاد در تلاش خواهند بود تا مکانیسم اسنپ بک را مجدداً فعال کنند. این احتمال با توجه به شناخت ما از رفتارهای گذشته غرب و ادعاهای اخیر آنها مبنی بر نابودی توان هسته ای ایران، بسیار قوی به نظر می رسد.

ت خروج از ان پی تی می تواند پاسخ مناسبی به اسنپ بک باشد

در چنین شرایطی، ایران باید کاملاً آماده باشد و سناریوهای مختلف را پیش بینی کند. به نظر می رسد گزینه خروج از ان.پی.تی به عنوان یک اهرم قوی در اختیار ایران قرار دارد که می تواند در صورت فعال سازی مکانیسم اسنپ بک مورد استفاده قرار گیرد. این رویکرد نشان دهنده درک عمیق تصمیم گیرندگان ایرانی از بازی پیچیده حقوقی و سیاسی بین المللی است. آنها به جای استفاده

دکتر یعقوب توکلی پژوهشگر تاریخ معاصر در گفتگو با «حکمران» تحولات اخیر سوریه را تحلیل کرد:

استراتژی اصلی غرب، کوچک سازی دولت های منطقه است

برای رژیم صهیونیستی هرج و مرج در سوریه به مراتب بهتر از یک تصرف بزرگ جغرافیایی است



یعقوب توکلی، مورخ و پژوهشگر تاریخ معاصر از طریق روش شناسی مبتنی بر تاریخ شفاهی و اسناد آرشیوی به تحلیل تحولات تاریخی می پردازد. وی به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه آثار مهمی درباره تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخچه تحولات منطقه را تألیف کرده که به بررسی نقش مردم و روایت های مستند از جنگ و درگیری های سالیان مختلف می پردازد. در حوزه تاریخ غرب آسیا، تحقیقات توکلی بر تأثیر متقابل انقلاب ایران بر ژئوپلیتیک منطقه متمرکز است و نشان می دهد چگونه تحولات ایران معاصر، توازن قوا را در خاورمیانه تغییر داده و به بازتعریف معادلات قدرت در تقابل با هژمونی غرب منجر شده است. رویکرد وی در تحلیل تاریخ منطقه، ترکیبی از اسناد رسمی و روایت های میدانی است که پیوند عمیق تحولات داخلی ایران با دینامیسم کلان منطقه ای را آشکار می سازد. در گفتگو با وی چالش های اخیر در سوریه و نسبت آنها با ایران را مورد بررسی قرار دادیم.



وضعیت سوریه در چند هفته اخیر

بسیار آشفته شده و تحولات با سرعت زیادی در حال رخ دادن است. رژیم صهیونیستی بمباران های عجیب و غریبی انجام داده و از سوی دیگر شاهد حمله نیروهای جولانی یا عشایر عرب به منطقه سویدا هستیم. ماتیوا بر خاصی از این منطقه مشاهده کرده ایم. سوال این است که رژیم صهیونیستی دقیقاً از سوریه چه می خواهد؟ و آیا سوریه در آستانه تجزیه قرار دارد یا خیر؟

برای درک این موضوع باید به ریشه های تاریخی تقسیم بندی منطقه بازگردیم. خاورمیانه بر اساس قراردادی تقسیم شد که در آن مقامات منطقه ای هیچ نقشی نداشتند، قرارداد معروف سایکس-پیکو که در سال ۱۹۱۶ به واسطه مارک سایکس (افسر انگلیسی) و فرانسوا ژرژ-پیکو (سرگرد فرانسوی) منعقد شد. در آن زمان، پادشاهان و حاکمان محلی در دمشق منتظر بودند تا جزییات مرزهای حکومتشان را از این استعمارگران دریافت کنند.

تصور طراحان این قرارداد این بود که منطقه به چند کشور بزرگ با شرایط خاص تقسیم شود: بخشی تحت الحمایه فرانسه (شامل سوریه و لبنان و ...) و بخش دیگر تحت نفوذ انگلیس (شامل عراق، عربستان، کشورهای حاشیه خلیج فارس، اردن و فلسطین). از آنجا که انگلیس قدرت مسلط بود، مناطق وسیع تری به آن واگذار شد. در این سیستم، پادشاهان محلی صرفاً کارگزاران دولت های استعمارگر بودند و طبیعی بود که استعمارگران ترجیح می دادند تعداد این کارگزاران کمتر باشد.

کوچک شدن کشورهای نقش بین المللی آنها را تضعیف و جهان تک قطبی را تقویت می کند

با تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ (در حالی که فلسطین از ۱۹۱۸ تحت کنترل انگلیس بود و اجازه تشکیل دولت مستقل به فلسطینی ها داده نشد)، جنگ های متعددی بین اعراب و رژیم صهیونیستی رخ داد. بعدها با فروپاشی نظام دوقطبی و شکل گیری نظام تک قطبی تحت رهبری آمریکا، این نظریه تقویت شد که دولت های کوچک تر، کنترل پذیرتر هستند. جنگ های منطقه ای مانند حمله عراق به ایران، حمله عراق به کویت و سپس حمله آمریکا به عراق همگی در راستای همین استراتژی بودند. کشف منابع عظیم نفت در منطقه و انباشت ثروت حدود ۳۰ تریلیون دلار در کشورهای عربی (از سوریه و لبنان تا خلیج فارس شامل عربستان،



بعدها با فروپاشی نظام دوقطبی و شکل گیری نظام تک قطبی تحت رهبری آمریکا، این نظریه تقویت شد که دولت های کوچک تر، کنترل پذیرتر هستند. جنگ های منطقه ای مانند حمله عراق به ایران، حمله عراق به کویت و سپس حمله آمریکا به عراق همگی در راستای همین استراتژی بودند.

در سال ۱۹۸۳، کنفرانسی در تل آویو برگزار شد که مارتین کرمر مسئولیت اجرایی آن را بر عهده داشت، اما چهره فکری اصلی این رویداد برنارد لوئیس بود. ایده تجزیه خاورمیانه به دولت های کوچک تر که از نظریات لوئیس نشأت می گرفت، در دوره ریاست جمهوری کلینتون و سپس جورج بوش پسر - زمانی که کاندولیزا رایس پیگیر این مسئله بود - به مرحله اجرا درآمد. مفهوم «خاورمیانه جدید» دقیقاً به همین معنا بود؛ ایجاد دولت های کوچکی که برای شکل دهی به هویت خود نیازمند سال ها جنگ داخلی باشند.

کاهش نیروهای نظامی گرفته تا تغییر نظام فکری و اجتماعی، حتی عضویت در ناتو و قرار دادن جغرافیای خود در اختیار این پیمان اروپا همچنان ترکیه را به عنوان یک کشور اروپایی نپذیرفته است. این مسئله ریشه در حافظه تاریخی اروپا دارد؛ تا جایی که تقریباً هیچ رمان اروپایی وجود ندارد که به نوعی به گذشته اشغالگری عثمانی ها اشاره نکرده و آن را محکوم نکرده باشد. این موضوع در ادبیات اروپا به شکلی گسترده انعکاس یافته است.

فرقه سازی در منطقه دستور کار

استراتژیست های آمریکا است

ایده کوچک سازی دولت ها و حکومت های غرب آسیا از کجانشات گرفت؟

در این میان، برنارد لوئیس اندیشمند، تاریخ دان و استراتژیست یهودی الاصل عضو شورای امنیت ملی آمریکا نقش مهمی در تحلیل این مسائل داشته است. تخصص دانشگاهی لوئیس که موضوع رساله دکتری او نیز بود، فرقه اسماعیلیه و ساختار فرقه سازی در جهان اسلام است. او که با جریانات مختلف اسلامی آشنایی عمیقی دارد، شاگردان و همفکران بسیاری در دانشگاه های کشورهای مختلف از جمله فرانسه، انگلیس، رژیم صهیونیستی، استرالیا و حتی ایران پرورش داده است. این شبکه گسترده در واقع پایگاه های مطالعاتی لوئیس در سراسر جهان محسوب می شوند. لوئیس پژوهش های مهمی درباره جهان عرب و اسلام انجام داده که از جمله می توان به آثار شاگردانش مانند «پیامبر و فرعون» ژیل کوپل، «جنبش های اسلامی عرب» اثر جان اسپس دیان، و «شیعیان: مسلمانان فراموش شده» نوشته گراهام فولر اشاره کرد. این آثار که تحت تأثیر دیدگاه های لوئیس نوشته شده اند، نقش مهمی در شکل دهی به نگاه غرب به جهان اسلام داشته اند.

برابر برخی طرح های سلطه جویانه عمل کند، اما فشارهای اقتصادی و سیاسی سالیان اخیر، از مانور این کشور نیز کاسته است. این وضعیت به خوبی نشان می دهد که چگونه طراحی سیستماتیک قدرت های بزرگ توانسته کشورهای منطقه را در نقش های از پیش تعیین شده و محدود قرار دهد، به گونه ای که هیچ یک نتوانند به بازیگری مستقل و تأثیرگذار در سطح جهانی تبدیل شوند.

در مورد مساله رژیم صهیونیستی چطور؟

در مسئله مقابله با رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۸-۱۹۷۹ که قرارداد کمپ دیوید امضا شد، مصر و سوریه به عنوان اصلی ترین موانع فعالیت های رژیم صهیونیستی عمل می کردند. تا همین اواخر، دولت سوریه با جمعیت ۳۰ میلیونی خود به عنوان دولتی مقاوم در برابر رژیم صهیونیستی عمل می کرد، در حالی که رژیم صهیونیستی با جمعیت محدود تر با چالش های خاص خود روبرو بوده است. این تفاوت جمعیتی و جغرافیایی همواره بر معادلات منطقه تأثیرگذار بوده است.

ایران با جمعیت نزدیک به ۹۰ میلیون نفری و برخورداری از موقعیت ژئوپولیتیک خاص، منابع نفتی و یکپارچگی سرزمینی، توانسته است نقش بین المللی مهمی ایفا کند و به یکی از بازیگران تأثیرگذار در معادلات جهانی تبدیل شود. این جایگاه و مزاحمت هایی که برای غرب ایجاد کرده، ناشی از مجموعه ای از عوامل جغرافیایی، جمعیتی و استراتژیک است که در کنار هم به ایران قدرت می بخشند.

همین الگورامی توان در مورد ترکیه مشاهده کرد. ترک ها هرگز گذشته عثمانی خود را فراموش نکرده اند؛ دورانی که به مدت چهارصد سال بر بخش های وسیعی از اروپا حکمرانی داشتند. امروز نیز، با وجود تمام تلاش ها برای غربی سازی از

کویت، امارات و قطر) باعث شد قدرت های غربی به فکر کنترل این ثروت بیفتند. به عنوان مثال، ترامپ به صراحت از کشورهای عربی خواست تا بخشی از این ثروت (مثلاً ۵۰۰ میلیارد دلار از امارات و ۱ تریلیون دلار از عربستان) را تحت شرایط و روش هایی به آمریکا پرداخت کنند و این درخواست را با تهدیدهای امنیتی همراه کرد.

استراتژی اصلی غرب، کوچک سازی دولت های منطقه است

تهدید امنیتی به چه معناست؟

وقتی به حاکمان عربی گفته می شود «اگر ما نباشیم شما یک روزه ساقط می شوید»، به این معنی است که در ساختار امنیتی و اطلاعاتی این کشورها نفوذ کامل وجود دارد. بنابراین استراتژی اصلی، کوچک سازی و تضعیف دولت های منطقه است تا نتوانند در برابر سیاست های غرب مقاومت کنند.

در مورد نقش کشورهای منطقه باید گفت کویت با وجود برخورداری از ثروت سرشار نفت، عملاً هیچ نقش تعیین کننده ای در معادلات بین المللی ندارد و به نوعی بازیگری منفعل محسوب می شود. امارات متحده عربی نیز تنها در چارچوبی که قدرت های بزرگ برایش تعریف کرده اند امکان مانور دارد و هرگونه حرکت مستقلانه اش با محدودیت مواجه می شود. لبنان به دلیل ساختار سیاسی خاص و بحران های داخلی پیوسته، از ایفای هرگونه نقش منطقه ای مؤثر بازمانده است. قطر اگرچه به لطف منابع گازی و سرمایه گذاری های کلان اقتصادی توانسته حضوری نسبی در عرصه بین المللی داشته باشد، اما این نقش آفرینی نیز عمدتاً در حوزه های محدود و کنترل شده امکان پذیر شده است. در این میان، مصر با جمعیت قابل توجه به عنوان کشوری با پیشینه تاریخی و وزن سیاسی خاص، توانسته تا مدت ها به عنوان عامل بازدارنده در



ایده تجزیه خاورمیانه به دولت های کوچک تر که از نظریات لوئیس نشأت می گرفت، در دوره ریاست جمهوری کلینتون و سپس جورج بوش پسر - به مرحله اجرا درآمد. مفهوم «خاورمیانه جدید» دقیقاً به همین معنا بود؛ ایجاد دولت های کوچکی که برای شکل دهی به هویت خود نیازمند سال ها جنگ داخلی باشند. این جنگ های طولانی مدت به نفع مجتمع های نظامی غرب و آمریکا تمام می شد و بازار تسلیحات را رونق می بخشید.

ج

متأسفانه در سیاست خارجی مانوعی «حقوق‌زدگی» به وجود آمده است. بسیاری از کسانی که در حوزه حقوق بین الملل تحصیل کرده‌اند نه به عنوان محقق، بلکه به عنوان کارمند این دیدگاه را ترویج می‌کنند. به عنوان استاد دانشگاه، من این گروه را بیشتر «حقوق خوانده‌های کارمندی» می‌دانم تا اندیشمندان استراتژیک.

این جنگ‌های طولانی مدت به نفع مجتمع‌های نظامی غرب و آمریکا تمام می‌شد و بازار تسلیحات را رونق می‌بخشید. نمونه بارز این سیاست را می‌توان در مسئله کردستان مشاهده کرد که به عمد بین چهار کشور (عراق، سوریه، ترکیه و ایران) تقسیم شده است. اگرچه بخشی از کردهای ایران ممکن است خواهان پیوستن به کردستان عراق باشند، اما اکثریت آن‌ها چنین خواست‌ای ندارند. همین وضعیت در مورد کردهای ترکیه و سوریه نیز صادق است، جایی که هر گروه مدعی است جغرافیای کافی برای تشکیل یک کشور مستقل را در اختیار دارد. این سناریو برای جوامع عربی حاشیه مناطق نفتی، بنادر استراتژیک و همچنین بلوچ‌ها بر اساس تقسیم‌بندی قرارداد گلداسمیت تکرار شده است.

♥ **اشتباه استراتژیک جریان مقاومت عدم ریشه‌کنی تروریست‌ها در ادب بود**

♥ **پس ایجاد گروه‌های تکفیری در سوریه هم جزئی از همین برنامه دسته‌بندی می‌شود؟**

تکفیری‌ها در سوریه چندین بار تلاش کردند فعالیت کنند، اما به دلیل مهارت دستگاه‌های امنیتی سوریه و حضور جریان‌های مقاومت، نتوانست به موفقیت دست یابند. در این سال‌ها دولت سوریه عمداً مناطق کردنشین را به حال خود رها کرد تا بتواند با جریان‌های سلفی و تکفیری مقابله کند. این استراتژی در نهایت مؤثر واقع شد و داعش در عراق و سوریه سرکوب گردید. با این حال، یک اشتباه استراتژیک رخ داد، عدم ریشه‌کنی کامل تروریست‌ها در حلب و ادلب. اگر از کسانی که مانع این ریشه‌کنی شدند سؤال کنید، احتمالاً پاسخ خواهند داد که این کار عمدی و از روی هوشمندی بوده است. اما هر کسی که دانشی در علوم استراتژیک داشته باشد می‌داند که نباید به چریک‌ها فرصت تجمع و سازماندهی داد. تمام تئوری‌های جنگ‌های چریکی بر این اصل استوارند که اگر به چریک‌ها پایگاه جغرافیایی بدهید، به تدریج نیرو جذب خواهند کرد.

♥ **«حقوق‌زدگی» بیماری سیاست خارجی ماست**

متأسفانه در سیاست خارجی ما نوعی «حقوق‌زدگی» به وجود آمده است. بسیاری از کسانی که در حوزه حقوق بین‌الملل تحصیل کرده‌اند نه به عنوان محقق، بلکه به عنوان کارمند این دیدگاه را ترویج می‌کنند. به عنوان استاد دانشگاه، من این گروه را بیشتر «حقوق خوانده‌های کارمندی» می‌دانم تا اندیشمندان استراتژیک.

آنچه در ادلب اتفاق افتاد، یعنی عدم خلع سلاح کامل تروریست‌ها، دقیقاً شبیه این است که کسی که پسر شما را کشته، با اسلحه به خانه شما بیاورید و به او پناه دهید! آقای امیر عبداللهیان به خوبی توضیح داده‌اند که قرار بود این کانون تروریستی کاملاً نابود شود، اما برخی با نوشتن توافق‌های نامناسب مانع این کار شدند. نتیجه آنکه جامعه ادلب هر روز آماده انفجار است و این تروریست‌ها همچنان ارتباطات و راه‌های تردد خود را حفظ کرده‌اند.

♥ **برای رژیم صهیونیستی هر چ و مرج در سوریه به مراتب بهتر از یک تصرف بزرگ جغرافیایی است**

♥ **با این نکات شما، سرنوشت سوریه با چالش‌هایی چون جنگ با رژیم صهیونیستی به چه سمتی حرکت می‌کند؟**

ببینید، رژیم صهیونیستی تمایل دارد که همه بخش‌های مهم منطقه از جمله بخش‌های مهمی از سوریه تحت تسلطش باشد ولی یک دفعه نمی‌تواند همه جای سوریه را تصرف کند، مثلاً چند استان را بگیرد، چون نه نیروی نظامی کافی دارد و نه از دل یک جنگ تلخ خارج شده است. کاری که رژیم صهیونیستی می‌تواند بکند این است که دولت سوریه را تضعیف کند و ترسی را بر جامعه سوریه حاکم کند تا دیگر جرأت حرکتی نداشته باشند. این وضعیت حاکم شده بر جامعه سوریه برای رژیم صهیونیستی به مراتب بهتر از یک تصرف بزرگ جغرافیایی است.

در این میان اما بلندی‌های جولان یا منطقه جبل العرب که بر دمشق و سایر مناطق مشرف بود، آن ترس دائمی از شلیک توپخانه باعث می‌شد که سوریه قفل باشد و نتواند حرکتی انجام دهد. با این شرایط رژیم صهیونیستی پیش از این وقایع دست به کاری جدی نزد، اما الان شروع به درگیری برای انضمام بخشی از جامعه سوریه، که همان جامعه دروزی‌ها بود، کرده است. درگیری در سویدا در منطقه برای این انضمام لازم بود.

رژیم صهیونیستی از دهه ۱۹۵۰ با اتخاذ سیاست ایجاد رعب و وحشت از طریق اعدام‌های سریع، روند اشغال‌گری خود را به شکلی سیستماتیک پیش برده است. امروز در منطقه سویدا و جنوب سوریه، رژیم صهیونیستی در حال اجرای همان استراتژی حساب شده‌ای است که دقیقاً با توان و ظرفیت‌هایش تناسب دارد. رژیم صهیونیستی‌ها به خوبی از محدودیت‌های خود آگاهند، مانند کسی که می‌داند از نهر یک متری می‌تواند بپرد، اما اگر عرض نهر به دو متر برسد حتماً در آن سقوط خواهد کرد. در پایگاه‌های نظامی رژیم صهیونیستی، انواع سناریوها و راهبردها با دقت مطالعه می‌شود تا جایی که به تعبیری، آنچه به ذهن شیطان هم خطور نمی‌کند توسط این استراتژیست‌ها تحلیل و بررسی می‌شود.

آشوب‌های اخیر در سویدا و ظهور گروه‌های مسلح جدید، فرصت طلایی برای رژیم صهیونیستی ایجاد کرده است. هدف اصلی آنها ایجاد شکاف بین دولت مرکزی سوریه و مناطق مرزی است. این وضعیت همزمان هم فرصتی برای رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود، هم چالشی برای جهان عرب و اسلام، و هم آزمونی برای جبهه مقاومت.

درگیری در سویدا و مناطق مرزی اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. گروه‌های مسلحی که جز خشونت و جنگ زبان دیگری نمی‌شناسند، در شرایطی که دولت مرکزی ضعیف شده است، پتانسیل بالایی برای ایجاد کانون تنش در مرزها دارند. رژیم صهیونیستی به دنبال بهره‌برداری از این وضعیت است، اما اگر بتوانیم این وضعیت را به فرصتی برای اتحاد بدنه اجتماعی ضد صهیونیستی در سوریه تبدیل کنیم، می‌توان این چالش را به نقطه عطفی در تقویت جبهه مقاومت تبدیل کرد. رژیم صهیونیستی با درک دقیق از محدودیت‌های

خود به دنبال ایجاد تفرقه و ناامنی در مناطق استراتژیک مانند سویدا است، اما تاریخ نشان داده که هرگاه جبهه مقاومت توانسته است با هوشمندی و اتحاد عمل به میدان بیاید، این تهدیدها به فرصت تبدیل شده‌اند.

♥ **دروزی‌ها چگونه نقش آفرینی می‌کنند؟**

برای پاسخ به این سوال ابتدا باید مساله را ریشه‌یابی کرد و در واقع می‌بایست دروزی‌ها را به دقت شناخت. جامعه دروزی‌های سوریه اقلیتی خاص و منحصر بفرد را تشکیل می‌دهند. این جریان فکری که از شیعیان اسماعیلی منشعب شده، حتی از باطنی‌گرایی و پنهان کاری فرقه مادر خود نیز فراتر رفته است. از نظر شریعت، دروزی‌ها بسیار منعطف هستند و معتقدند انسان تنها پس از چهل سالگی به تکلیف شرعی می‌رسد. آن‌ها به قرآن و پیامبر اعتقاد دارند، اما امام علی(ع) را بیشتر به عنوان حکیم می‌شناسند.

در مسئله مرگ و معاد، اعتقاد به تناسخ خاصی دارند که با باورهای رایج اسلامی تفاوت اساسی دارد. برخلاف وهابیون که معتقدند «انسان که مرد، تمام شد»، دروزی‌ها حتی مرگ‌دان خود را در قبر دفن نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را در چاه می‌اندازند. کتاب «رسائل الحکمه» آن‌ها حاوی آموزه‌هایی است که بر اساس آن، روح یک دروزی پس از مرگ در بدن فرد دروزی دیگری حلول می‌کند. این باور در مورد پدر و خواهر سمیر قنطار نیز دیده شد.

دین دروزی‌ها ترکیبی عجیب از عناصر یهودی، مسیحی و گنوسیسم است که باعث شده بسیاری از علمای اسلام آن‌ها را خارج از دین اسلام بدانند. جالب اینجاست که خود دروزی‌ها نیز تا همین اواخر درباره مسلمان بودن خود تردید داشتند، تا اینکه برخی علمای معاصر فتوای مسلمان بودن آن‌ها را صادر کردند.

جمعیت دروزی‌ها در جهان حدود یک میلیون نفر است که بیشتر در مناطق کوهستانی لبنان (جبل لبنان)، سوریه، رژیم صهیونیستی و فلسطین اشغالی زندگی می‌کنند. در سوریه حدود سیصد تا چهارصد هزار دروزی زندگی می‌کنند. این جمعیت به دلیل سبک زندگی خاص خود، عمدتاً در مناطق مرتفع و دورافتاده سکونت دارند که هم جنبه حفاظتی دارد و هم به سنت تاریخی آن‌ها برمی‌گردد.

در جولان اشغالی، تلاش‌های زیادی برای بسیج دروزی‌ها انجام شد اما نتیجه‌بخش نبود، چرا که اکثریت آن‌ها از طایفه‌هایی هستند که تمایلی به درگیری ندارند. در لبنان نیز دروزی‌ها عمدتاً در مناطق کوهستانی متمرکز هستند. هرچند جوامع کوچکی از دروزی‌ها در آمریکا، استرالیا و ونزوئلا نیز وجود دارد، اما حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد کل جمعیت دروزی جهان در سوریه زندگی می‌کنند.

♥ **آیا این‌ها تاکنون تمایلی برای همراهی با مقاومت از خود نشان داده‌اند؟**

دروزی‌ها به شدت چند شقه هستند. برخی با مقاومت و برخی با رژیم صهیونیستی هستند و هیچ قاعده منسجمی ندارند. در مورد هر شهر و هر بخشی از آنها باید به درستی تحقیق و بررسی کرد. البته در مورد برخی از آنها اسد به درستی به فرماندهان جبهه مقاومت هشدار داده بود. در حالی که برخی به بلندی‌های جولان به عنوان نقطه آغاز مقاومت امید بسته بودند، واقعیت این بود که جامعه دروزی این منطقه چندان تمایلی به همکاری نداشت. در مقابل، شیعیان جنوب لبنان به خوبی با این طرح همراهی کردند. روش کار به این صورت بود که با استقرار در روستاها و آموزش تدریجی نیروهای محلی، هسته‌های مقاومت شکل می‌گرفت و فضای امنیتی برای نیروهای رژیم صهیونیستی به تدریج ناامن می‌شد. این همان استراتژی موفقیت آمیزی بود که در لبنان به کار گرفته شد و شهیدانی مانند سمیر قنطار و جهاد مغنیه مأموریت اجرای آن در بلندی‌های جولان را بر عهده داشتند.

♥ **آیا سمیر قنطار اصالتاً دروزی بود؟**

بله، او در ابتدا دروزی بود، اما در دوران زندان به مذهب شیعه گروید. هرچند این تغییر مذهب به صورت علنی اعلام نشد. اسرائیل اعتراف کرد که کشتن او به دلیل فعالیت‌هایش در جولان

بوده است.

دقت کنید دولت سوریه به خوبی از این واقعیت آگاه بود که امکان تحریک جامعه دروزی وجود ندارد. از سوی دیگر، با توجه به اینکه اسد خود از اقلیت علوی بود و جامعه غالب سوریه سنی‌مذهب بودند بخشی از این سنی‌ها با گرایش‌های تیمیه‌ای و وهابی به شدت مخالف علوی‌ها بودند و وضعیت پیچیده‌ای حاکم بود.

♥ **رژیم صهیونیستی نگران تشدید درگیری محلی در سویدا است**

♥ **با توجه به صحبت‌هایی که درباره سویدا و آمادگی برای اشغال آن شد، آیا این اراده رژیم صهیونیستی است که مانع این روند شود؟ این نیروها با چند خودروی نظامی بدون تجهیز و بدون درگیری به خیابان‌ها آمده و تا نزدیکی دمشق پیش رفته‌اند. این به چه معناست؟**

به نظر من، با توجه به درگیری‌های کنونی در سویدا و حضور این گروه‌ها، رژیم صهیونیستی‌ها دیگر جرأت تکرار درگیری مستقیم را فعلاً نخواهند داشت و صرفاً تلاش می‌کند یک مرز تقریبی به دور سویدا ایجاد کند.

رژیم صهیونیستی می‌داند اگر با این گروه‌ها درگیر شوند و بمباران صورت گیرد و زد و خورد محلی رخ دهد، جمع کردن کار سخت خواهد شد. در لبنان ۱۵ سال پیش درگیری آغاز شد، چون دولت مرکزی قدرت نداشت.

اینجا ظرفیت وجود دارد؛ اگر این ظرفیت برای مقابله با مزدوران رژیم صهیونیستی شکل گرفته، به سمت مقابله با خود رژیم صهیونیستی هم ممکن است برود و یک کانون درگیری شکل بگیرد، به اعتقاد من اتفاق بزرگی است که آرام آرام می‌تواند فضا را در منطقه تغییر دهد.

♥ **تکفیری‌ها فقط در برابر افرادی دفاع‌قادر به کشتار هستند**

♥ **با این توصیف مسیر تحولات به کدام سمت خواهد بود؟**

پیش‌بینی‌های متعددی داشته‌ام که تاکنون محقق شده‌اند. به نظر من این کانون درگیری در سوریه که در شرایط دولت ضعیف و بی‌نظم شکل گرفته، پیامدهای مهمی دارد. قبلاً اقتدار جولانی نوعی ترس در جبهه مقاومت ایجاد کرده بود، اما بمباران‌های اخیر و ورود رژیم صهیونیستی به صحنه، این ترس را از بین برد. این رویدادها ثابت کرد که تکفیری‌ها فقط در برابر افرادی دفاع‌قادر به کشتار هستند همان‌طور که در ماجرای اسپایکر دیدیم، ابتدا اسرا را آزاد اعلام کردند و بعد که خلع سلاح شدند، آنها را کشتند.

رژیم صهیونیستی ناخواسته بهترین خدمت را به جبهه مقاومت کرد، چون فضای سوریه را دوباره برای فعالیت مقاومت باز کرد. از طرفی، برای نیروهای معتدل تر اسلام سیاسی سنی که به جریان جولانی باور داشتند، احساس ناامیدی ایجاد شد. این گروه‌ها به زودی از اطراف جولانی پراکنده خواهند شد و به نظر من این فرآیند همین الان هم



از تولید گفتمان استعماری در قالب «عقلانیت» نولیبرال:

در نقد دوراهی سرنوشت‌ساز مسعود نیلی

طاها زینالی

پژوهشگر اقتصاد سیاسی بین‌المللی



یادداشت مسعود نیلی درباره «دوراهی سرنوشت‌ساز» ایران، نمونه‌ای آشکار از بازتولید گفتمان استعماری در قالب تحلیل‌های به‌ظاهر «عقلانی» و «واقع‌بینانه» است. این متن که در پی تجاوز رژیم‌های رژیم صهیونیستی و امریکا به ایران نوشته شده، نه تنها از درک ماهیت تجاوزگرانه و ایران‌ستیزانهٔ این جنگ عاجز است، بلکه با وارونه‌سازی علت و معلول، ایران را مسئول خشونت متجاوز معرفی می‌کند.

♥ استعمار ذهن: بازتولید روایت مسلط

نیلی از دو «نگاه» سخن می‌گوید و با روش نگارشی کاریکاتورسازی آن نگاهی که مخالفش است، بینش مورد نظر خود را «عقلانی» و مطلوب ترسیم می‌کند. نیلی تجاوز امریکایی-رژیم صهیونیستی به ایران را ناشی از غلبهٔ نگاهی در ایران می‌داند که «حکومت را منحصرأ میدان درگیری و عرصه مبارزه تعریف می‌کند» و ایران را به «درگیری فعال با قدرت‌های بزرگ غربی به‌عنوان یک وظیفه‌محوری» سوق داده است. این همان روایت مسلط یا دقیق‌تر روایت دشمن از تجاوز علیه کشور است، روایتی که تحریم‌ها و ترورها و تجاوزات غرب به رهبری ایالات متحده علیه ایران را ناشی از خصومت ایدئولوژیک ایران با غرب می‌داند.

نیلی با بازتولید این روایت یک‌سره تاریخ چند دههٔ اخیرا ایران و مذاکرات، تعاملات و توافق برجام و تمامی تنش‌ها و بدعهدی‌ها و دشمنی‌های امریکا علیه ایران را انکار می‌کند. او زمین سوخته و در آتش کشورهای منطقه و سرنوشت شوم لیبی و سوریه و جنایات علیه یمن و لبنان را نادیده می‌گیرد. چشمانش را بر نسل‌کشی صهیونیستی در غزه با حمایت نظامی، دیپلماتیک و سیاسی غرب می‌بندد. او نمی‌خواهد ببیند که رژیم‌های امریکا و رژیم صهیونیستی و هم‌پیمانان اروپایی‌شان خواهان تضعیف و خلع سلاح ایران هستند و پاسخ رویکرد و تعهد دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران به مدیریت و کاهش تنش‌ها را با

تحریم‌های بیشتر، با ترور و جنگ داده‌اند. عجیب‌تر این که گویا روند مذاکرات غیرمستقیم ایران و امریکا از حافظهٔ نیلی پاک شده است. مذاکراتی که بر مبنای گزارش‌های منتشرشده در رسانه‌های امریکایی و رژیم صهیونیستی زمینه‌ای بود برای غافل‌گیری ایران در مواجهه با تجاوز رژیم صهیونیستی-امریکایی به کشور. نیلی اسیر نگاه استعمارزده‌ایست که نظم موجود جهانی را طبیعی و بدیهی می‌انگارد. او با تقلیل پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک منطقه به دوگانه ساده «مبارزه/مصلحت» و انکار ماهیت تجاوزگرانه و امپریالیستی دشمن، از طرح این پرسش بنیادین طفره می‌رود: چرا اصلاً ایران باید میان «تسلیم» و «مقاومت» یکی را انتخاب کند؟ دوگانهٔ سرنوشت‌ساز نیلی محصول پذیرش ضمنی هژمونی امپریالیستی است. نیلی نمی‌پرسد چرا رژیم صهیونیستی حق دارد با ۴۰۰ کلاهک هسته‌ای، زیرساخت‌های کشورهای منطقه را بمباران کند، اما ایران حتی حق غنی‌سازی صلح‌آمیز را ندارد؟ او این نابرابری ساختاری را امری مفروض می‌گیرد و سپس ایران را به «عقلانیت» دعوت می‌کند - عقلانیتی که معنایش چیزی جز پذیرش این نابرابری و تسلیم در برابر آن نیست.

درک لیبرال نیلی از روابط بین‌الملل، مبتنی بر این توهم است که می‌توان با کنار گذاشتن «ایدئولوژی» و پذیرش «واقعیت‌ها»، به صلح و ثبات رسید. حال آن که پذیرش «واقعیت» از نگاه او در واقع خود محصول ایدئولوژی استعماری است. اما حتی در این صورت، تجربه ۲۵ سال اخیر منطقه -از عراق و افغانستان گرفته تا لیبی و سوریه - نشان می‌دهد که این «واقع‌گرایی» چیزی جز تسلیم در برابر پروژه ویرانگر «خاورمیانه جدید» نیست.

نیلی صلح را برای ایران تجویز می‌کند، چنان‌که گویی این ایران است که ناقض صلح است، آن هم در پس تجاوزی آشکار و غیرقانونی در حین مشغولیت فعال ایران در مذاکرات برای رفع یا مدیریت تنش‌ها با امریکا. نیلی از «تعامل جهانی» چین با آمریکا مثال می‌زند، اما فراموش می‌کند که چین از موضع قدرت با آمریکا تعامل می‌کند، نه از موضع ضعف. قدرتی که نه از راه تسلیم، بلکه از مسیر مقاومت طولانی در برابر

امپریالیسم و ساختن توان داخلی و دستیابی به سطح بالایی از بازدارندگی نظامی به‌دست آمده است. او همچنین نادیده می‌گیرد که هیچ‌یک از کشورهایی که مسیر «اعتدال» و عقب‌نشینی را رفتند - از مصر واردن گرفته تا امارات و بحرین - نه به توسعه رسیدند و نه به استقلال.

♥ پیوند ارگانیک نولیبرالیسم و تسلیم

مشکل بنیادین تحلیل نیلی، در پارادایم نولیبرالی‌ای نهفته است که نه تنها جهان‌بینی او را شکل می‌دهد، بلکه قدرت تحلیل واقعیت‌های ژئوپلیتیک را از او سلب می‌کند. این پارادایم که بر مجموعه‌ای از فرضیات انتزاعی و غیرتاریخی متکی است - نظیر «بازار آزاد»، «مزیت نسبی» و «کارایی اقتصادی» - واقعیت‌های قدرت را در پس پرده مفاهیم به‌ظاهر خنثی پنهان می‌کند. نولیبرالیسم با جداسازی اقتصاد از سیاست، این توهم را می‌آفریند که می‌توان به توسعهٔ اقتصادی دست یافت بدون آنکه به ساختارهای قدرت در نظام جهانی توجه کرد. این جداسازی مصنوعی، قادر به درک دیالکتیک قدرت و ثروت در نظام جهانی نیست - نظامی که در آن کنترل بر منابع، بازارها و مسیرهای تجاری، نه از طریق مکانیسم‌های «طبیعی» بازار، بلکه از راه اعمال قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی صورت می‌گیرد.

در فهم نولیبرال نیلی و دوستانش، دلیل مشکلات اقتصادی و «ناترازی‌ها»ی کشور، نه در ساختار نابرابر نظام جهانی، بلکه در «ایدئولوژی» حاکمیت نهفته است که به جای پیگیری «رشد اقتصادی»، در پی «عدالت جهانی» است. این تحلیل وارونه، علت را با معلول جابجا می‌کند. تحریم‌های اقتصادی، محاصرهٔ مالی، ممنوعیت دسترسی به تکنولوژی و بازارهای جهانی - همه اینها ابزارهای ساختاری نظام سلطه برای جلوگیری از توسعه مستقل کشورهای پیرامونی هستند، نه پیامدهای «انتخاب‌های ایدئولوژیک» این کشورها.

مهم‌تر آنکه، همین نظام جهانی از طریق نهادهایی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، بسته‌های سیاستی معینی را به کشورهای پیرامونی تحمیل می‌کند - سیاست‌هایی که تحت عناوین فریبنده «تعدیل ساختاری»، «اصلاحات اقتصادی» و «ادغام در

اقتصاد جهانی»، در واقع به تخریب ظرفیت‌های تولیدی داخلی، وابستگی به واردات، و تشدید نابرابری‌های اجتماعی می‌انجامند. این سیاست‌ها که ظاهراً برای «توسعه» طراحی شده‌اند، در عمل مکانیسم‌های بازتولید وابستگی و انتقال ثروت از پیرامون به مرکز هستند.

نیلی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی فراموش کرده ریل‌گذاری اقتصادی کشور از اوایل دهه ۷۰ - از دولت رفسنجانی با «تعدیل اقتصادی»، دولت خاتمی با «اصلاحات ساختاری» و به‌ویژه دولت‌های روحانی و پزشکیان با «ادغام در اقتصاد جهانی» - دقیقاً بر اساس همان نسخه‌هایی بوده که او و هم‌فکرانش تجویز می‌کردند. نتیجهٔ این سیاست‌ها چه بوده است؟ تضعیف بنیه تولیدی کشور، رشد سرطانی بخش‌های سوداگرانه و واسطه‌ای، افزایش شکاف طبقاتی، وابستگی روزافزون به واردات کالاهای اساسی، و از همه مهم‌تر، کاهش تاب‌آوری اقتصاد ملی در برابر تحریم‌ها و فشارهای خارجی به رهبری ایالات متحده.

این تناقض تصادفی نیست. نولیبرالیسم در کشورهای پیرامونی، نه ابزار توسعه، بلکه مکانیسم ادغام تابعانه در نظام جهانی است. وقتی نیلی از «بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و منابع و تکنولوژی جهانی» سخن می‌گوید، در واقع از همان مسیری حرف می‌زند که کشورهای چون مصر، اردن، تونس و حتی ترکیه رفتند - مسیری که نه به استقلال انجامید و نه به توسعهٔ واقعی، بلکه به وابستگی عمیق‌تر و آسیب‌پذیری بیشتر.

پرسش اساسی این است: چرا همان اقتصاددانانی که مبلغ آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت هستند، همواره در مواجهه با تجاوز خارجی، موضع «واقع‌بینانهٔ» تسلیم را اتخاذ می‌کنند؟ پاسخ در ماهیت ایدئولوژیک نولیبرالیسم نهفته است. این مکتب فکری که خود را «علمی» و «غیرایدئولوژیک» معرفی می‌کند، در واقع ایدئولوژی ارگانیک نظم مسلط جهانی است - نظامی که بر هژمونی سرمایه مالی بین‌المللی، شرکت‌های فراملی و قدرت‌های امپریالیستی غربی استوار است. به بیان دیگر، نولیبرالیسم نه یک نظریه اقتصادی صرف، بلکه پروژه‌ای سیاسی

تمام عیار خواند اکنون با جنگ دیگری مواجهیم: جنگ روایت‌ها. از یک سو ترامپ و رژیم صهیونیستی ادعای پیروزی می‌کنند و از سوی دیگر مانیز از پیروزی سخن می‌گویم. اما، این پیروزی ایران در کجاست؟

واقعیت این است که از دست دادن سی فرمانده ارشد نظامی و ده یازده دانشمند هسته‌ای را نمی‌توان پیروزی نامید. خسارات وارد شده به کشور سنگین بوده است. اما زمانی که از پیروزی سخن می‌گوییم، به این معناست که طرف مقابل به اهدافش نرسیده است. هدف آنها اثبات ناتوانی نظام اسلامی، انجام کودتا، سقوط جمهوری اسلامی و تجزیه ایران بود. نه تنها به این اهداف نرسیدند، بلکه انسجام داخلی دشمن. جمهوری اسلامی از خواب غفلت بیدار شده و توانمندی‌های خود را بازمی‌یابد. تیریک ما به این پیروزی از آن روست که دشمن ناکام ماند. هرچند این ضربه‌ها هزینه‌هایی برای کشور داشت، اما بیداری و هوشیاری ارزشمندی نیز ایجاد کرد.

به نظر من در تحلیل این رویداد باید به سه اشتباه محاسباتی دشمن اشاره کرد، اول در محاسبه زمان بازگشت به کارکرد نظامی کشور. آنها تصور می‌کردند ماه‌ها طول می‌کشد، اما نظام

برای تحکیم سلطهٔ جهانی سرمایه به رهبری ایالات متحده است - و نیلی و هم‌فکرانش

سخنگویان این پروژه در ایران هستند. از این منظر، هرگونه مقاومت در برابر این نظم - چه به شکل ملی‌گرایی اقتصادی، چه به صورت جنبش‌های ضداستعماری، و چه در قالب مدل‌های توسعه جایگزین - «غیرعقلانی» و «ایدئولوژیک» تلقی می‌شود. «عقلانیت» در این پارادایم، معنایی جز پذیرش جایگاه تعیین‌شده در تقسیم کار بین‌المللی ندارد - جایگاهی که برای کشورهای پیرامونی، نقش تأمین‌کنندهٔ مواد خام، نیروی کار ارزان و بازار مصرف برای محصولات مراکز صنعتی در نظر گرفته شده است.

پیوند میان نولیبرالیسم اقتصادی و تسلیم سیاسی، پیوندی تصادفی یا تاکتیکی نیست، بلکه ارگانیک و ساختاری است. هر دو از یک منطق واحد سرچشمه می‌گیرند: پذیرش نظم موجود جهانی به عنوان امری طبیعی، تغییرناپذیر و عقلانی.

♥ دوراهی واقعی

بله، ایران بر سر دوراهی است، اما نه آن دوراهی‌ای که نیلی ترسیم می‌کند. دوراهی واقعی این است: یا تسلیم در برابر نظمی که ایران را در بهترین حالت به پیرامونی تحقیر یافته تبدیل می‌کند - و در بدترین حالت به زمین سوخته‌ای پاره‌پاره، یا ادامهٔ مسیر دشوار اما افتخارآمیز استقلال و مقاومت. آنچه نیلی «مصلحت عمومی آینده‌نگرانه» می‌نامد، در واقع چیزی جز تن دادن به منطق زور نیست - منطقی که اگر پذیرفته شود، نه تنها ایران، بلکه هر ملت مستقلی در جنوب جهانی را به بردگی نوین محکوم خواهد کرد. نیلی می‌نویسد «همه می‌روند، آنچه می‌ماند، ایران است». درست است، اما ایرانی که او تصور می‌کند - ایرانی تابع، وابسته و محروم از حق تعیین سرنوشت - ایران نیست، بلکه ویرانه‌ای است که امپریالیسم از آن به جا می‌گذارد. ایران واقعی، همان است که در این ۱۲ روز نشان داد: سرزمین تاریخی با تمدنی کهن و مردمی مقاوم، که به‌رغم همه فشارها و تهدیدات، بر حق خود برای زیستن با عزت و استقلال پافشاری می‌کند.

ما در کمتر از چند ساعت توانست عملکرد خود را بازیابی کند. این موضوع حتی مورد تحسین کارشناسان نظامی جهان قرار گرفته است. دوم در محاسبه تغییر حکومت. نه تنها تغییری رخ نداد، بلکه انسجام داخلی تقویت شد.

سوم در برآورد توان موشکی ایران. تکنولوژی موشکی ایران قوی‌تر از تصور آنها بود. توانایی ما در اصابت دقیق موشک‌ها، برتری فناوری ایرانی را ثابت کرد.

اکنون دشمن در حال بررسی اشتباهات و طراحی نقشه‌های جدید است. ما باید از این تجربیات درس بگیریم. متأسفانه برخی مسئولان هنوز عمق فاجعه را درک نکرده‌اند. در حالی که رهبری سال‌هاست هشدار داده‌اند، برخی هنوز به حرف‌های تکراری بسنده می‌کنند.

نظام اطلاعاتی و نظامی ما قطعاً درس‌های ارزشمندی از این حوادث گرفته‌اند. اما در میان سیاسیون و نخبگان سیاست خارجی، هنوز آن تحول لازم را مشاهده نمی‌کنم. این نگران‌کننده است، چرا که نشان می‌دهد تحلیل‌های دشمن تاحدی درست بوده است.

تکرار اشتباهات گذشته و اصرار بر تحلیل‌های نادرست، تنها ما را در معرض حملات بعدی قرار خواهد داد. وقت آن است که بیدار شویم و با هوشیاری کامل به میدان آینده قدم بگذاریم.



در این شرایط پیچیده، چند نکته اساسی وجود دارد؛ اولاً طرف مقابل برای حفظ وجهه خود مجبور به بزرگنمایی نتایج عملیات است، ثانیاً باید بین حفظ ابهام (برای جلوگیری از تحریک بیشتر دشمن) و اعلام واقعیت (برای حفظ اعتبار نظام) تعادل برقرار کنیم، و ثالثاً اینکه گفته می‌شود پرونده همکاری هسته‌ای به ادعای آنها بسته شده، اما در واقعیت اینگونه نیست.

همه، باید برنامه‌ای منسجم برای جبران این آسیب‌ها و تقویت بازدارندگی داشته باشیم.

پس از این تهاجم تحمیلی آمریکا و رژیم صهیونیستی که به حق می‌توان آن را جنگی

به نظر می‌رسد تحلیل آقای دکتر عراقچی در این زمینه منطقی است که پذیرفت ما واقعاً آسیب دیده‌ایم. از طرفی، ترامپ و نتانیاهو برای توجیه اقدامات خود و پوشش دادن به شکست‌هایشان، ادعای نابودی کامل برنامه هسته‌ای ایران را مطرح می‌کنند. این در حالی است که آقای گروسی، مدیر کل آژانس، معتقد است برنامه هسته‌ای ایران تنها چند ماه عقب افتاده و به کلی نابود نشده است.

در این شرایط پیچیده، چند نکته اساسی وجود دارد؛ اولاً طرف مقابل برای حفظ وجهه خود مجبور به بزرگنمایی نتایج عملیات است، ثانیاً باید بین حفظ ابهام (برای جلوگیری از تحریک بیشتر دشمن) و اعلام واقعیت (برای حفظ اعتبار نظام) تعادل برقرار کنیم، و ثالثاً اینکه گفته می‌شود پرونده همکاری با آژانس و برنامه هسته‌ای به ادعای آنها بسته شده، اما در واقعیت اینگونه نیست.

راهکار مناسب چیست؟

شاید بهترین اقدام، بازگشت به مواضع پنج شش سال گذشته باشد که هم صراحت داشت و هم قاطعیت. باید هوشمندانه عمل کنیم؛ هم واقعیت آسیب‌ها را بپذیریم، هم اجازه ندهیم دشمن از این شرایط سوءاستفاده کند. مهم‌تر از

...ادامه صفحه ۳

متأسفانه برخی هنوز درگیر مفاهیمی مثل «تغییر رفتار» هستند، در حالی که رهبری بارها تأکید کرده‌اند که آمریکا به دنبال «تغییر نظام» است. مشکل اصلی ما در دو حوزه است: اول اینکه باور کردن حرف‌های ترامپ درباره مذاکرات و تصور اینکه در حین مذاکرات حمله‌ای صورت نمی‌گیرد و دوم هم عدم درک صحیح از روابط پشت پرده آمریکا و رژیم صهیونیستی که حالا مشخص شده یک نمایش از پیش برنامه‌ریزی شده بوده است اینها نشان می‌دهد که در تحلیل‌هایمان دچار اشتباه شده‌ایم و نیاز به بازنگری جدی داریم.

باید بین حفظ ابهام (برای جلوگیری از تحریک بیشتر دشمن) و اعلام واقعیت (برای حفظ اعتبار نظام) تعادل برقرار کنیم

برخی معتقدند با توجه به اینکه طرف مقابل از میزان دقیق آسیب‌های وارد شده به صنعت هسته‌ای ایران اطلاع دقیقی ندارد، و با توجه به اظهارات ترامپ مبنی بر اینکه مواد غنی شده و سانترفیوژها نابود شده‌اند و دیگر نیازی به پیگیری نیست، این سوال مطرح می‌شود که موضع‌گیری صحیح نظام در این شرایط چه باید باشد؟ آیا باید ابهام را حفظ کنیم یا صراحتاً اعلام نماییم که آسیب دیده‌ایم؟

... ادامه گزارش یک از صفحه اول:

افزون بر این، مؤلفه‌های خاص سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایران نیز این الگور با پرسش‌های جدی مواجه می‌سازند. همچنین به‌نظر می‌رسد که چنانچه این مسأله به‌درستی در محافل فقهی طرح شود، و در قالب استفتائی منقّح به مراجع و علمای دین ارائه گردد، مواجهه‌ای مبتنی بر نهی و رد این سازوکار محتمل خواهد بود.

بر همین مبنا، در این مقاله تلاش می‌شود تا با بازخوانی صورت‌مسأله‌ی اصلی، فاصله‌گذاری دقیقی میان آنچه که واقع شده با آنچه که باید محقق می‌شد، صورت گیرد؛ به‌گونه‌ای که زبان تحلیل به نحوی سامان یابد که قابلیت طرح به‌عنوان استفتاء نزد فقهای دین‌مدار را دارا باشد. افزون بر این، از منظر نگارنده که سابقه تحصیل در علوم حوزوی دارد، برخی برخوردهای اولیه قواعد فقهی با این مسأله نیز به‌صورت اجمالی مورد مرور و تأمل قرار خواهد گرفت.

♥ تعریف پایه از پول و معنای ارزش پول ملی

بازجوع به پیشینه فقهی کالای واسط (پول) در دوران پیشامدرن، این واقعیت آشکار می‌شود که پول عمدتاً یا به‌مثابه کالای واسط در مبادلات، و یا به‌عنوان «معیار شرعی و قانونی» شناخته می‌شده است. چنین معیاری، مشابه مثقال، دینار، و ابزارهای سنجش رایج مانند کیلو، ذرع یا پیمانه، واجد نوعی ثبات تکوینی بوده است؛ به این معنا که ارزش آن‌ها در عرف و شرع ثابت تلقی می‌شد و در منازعات و معاملات، قابلیت ارجاع‌پذیری به‌مثابه واحدی برای اندازه‌گیری عادلانه را دارا بودند. با این حال، در ساختار اقتصادی مدرن، این درک از پول دچار تحولی بنیادین شده است. پول نخست به‌صورت اعتباری (fiat money)، سپس در قالب پول ملی، و نهایتاً از طریق سازوکارهای پیچیده مالی و تجاری، به‌گونه‌ای شبکه‌ای و عنكبوت‌وار به یک یا چند واحد جهان‌روا، به‌ویژه دلار آمریکا، متصل گردیده است. در این روند، پول از نقش سنتی خود به‌عنوان ابزار مبادله، فراتر رفته و وظایف و کارکردهایی به‌مراتب پیچیده‌تر از گذشته بر عهده گرفته است. یکی از نتایج این تحول، تغییر بنیادین در معنای «ارزش» و «قیمت» است. در نظام اقتصادی کنونی، قیمت نه‌تنها به‌عنوان شاخصی برای ارزش‌گذاری کالاها، بلکه به‌مثابه معیار اصلی سنجش ارزش در تمامی سطوح زندگی اجتماعی و اقتصادی پذیرفته شده است. به‌تبع این تحول، پول به ابزاری برای ذخیره ارزش، محاسبه مزد، تعیین اجرت، و حتی مبنای تصمیم‌گیری روزمره در ساخت خانوارها تبدیل شده است. گویی در زیست جهان مدرن، انسان‌ها ناگزیرند هر آنچه واجد معنا یا منزلت اجتماعی است را ابتدا به معادل پولی آن ترجمه کنند تا امکان محاسبه و تخصیص در نظام عمومی ارزش‌گذاری فراهم گردد. این وضعیت، وابستگی بی‌سابقه‌ای به پول پدید آورده است؛ وابستگی‌ای که در هیچ دوره‌ای از تاریخ اقتصادی بشر بدین‌سان فراگیر و ساختاری نبوده است. در نتیجه، اشکال سنتی تأمین معاش همچون تهاتر، هدیه، یا وابستگی معیشتی به سرپرستان خانواده یا رهبران اجتماعی و طایفه‌ای ـ که در ساختار خانواده گسترده یا نظام‌های ارباب و رعیتی پیشین معنا داشت ـ عملاً از جریان زندگی اجتماعی حذف شده‌اند. امروزه، دسترسی فرد به پول، به‌طور مستقیم تعیین‌کننده منزلت اقتصادی و حتی اجتماعی او تلقی می‌شود و این امر، چرخش بنیادینی را در درک دینی و اخلاقی از عدالت و معاش پدید آورده است.

از همین‌جا می‌توان نقطه آغاز پرسش از دین را ترسیم کرد. نخست، این پرسش بنیادین مطرح است که آیا اساساً دینی که داعیه هدایت بشر را دارد، ساختاری را که در آن تمامی روابط اجتماعی و کنش‌های انسانی بر مبنای ارزش‌گذاری پولی سنجیده می‌شود و جهان به‌تمامی به بازار فروکاسته می‌گردد، تأیید می‌کند؟ آیا رویکرد منفعت‌محور به تمامی شئون زندگی، مسیری است که دین آن را



اتخاذ بازار به‌عنوان مرجع تعیین‌کننده نرخ ارزش پول ملی، نه یک سیاست صرفاً فنی و بی‌طرف اقتصادی، بلکه تصمیمی مسأله‌دار و محل تردید است. این سیاست در عمل، طی چند دهه اخیر، نه تنها در تجربه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، بلکه در موارد متعدد در سایر کشورها، با شکست مواجه شده است.

به‌عنوان صلاح بشر در امتداد تاریخ توصیه می‌نماید یا آن را مورد نهی و نقد قرار می‌دهد؟ حتی اگر از طرح این پرسش بنیادین صرف‌نظر شود و به سطحی فروتر از پرسشگری بسنده گردد، باز هم سوالات مهمی در حوزه فقه اقتصادی باقی می‌مانند. از جمله اینکه، در صورت تحقق چنین جامعه‌ای که در آن ارزش‌ها و دارایی‌ها به‌صورت کامل به پول وابسته‌اند، آیا فقه اجازه می‌دهد که ضاربین پول ـ خواه دولت‌ها، خواه بازیگران حقیقی و ذی‌نفوذ در ساختار اقتصاد ـ اختیار داشته باشند تا به‌دلخواه، ارزش پولی را که در اختیار مردم است، کاهش یا افزایش دهند؟ به‌عبارت دیگر، آیا تغییر اعتبار پول کاغذی یا دیجیتال توسط عاملی ثالث ـ بدون رضایت و مشارکت صاحبان آن ـ از منظر فقهی مجاز است، یا مشمول نهی دینی قرار می‌گیرد؟

در ادامه این نوشتار، تلاش خواهد شد تا نشان داده شود که تفسیر ارزش دارایی‌های عمومی، در ساختار اقتصادی دنیای معاصر، نه‌تنها یک احتمال صرف، بلکه فرآیندی در جریان و نسبتاً رایج است. از این‌رو، در جامعه‌ای که مدعی حاکمیت دین در عرصه تنظیم مناسبات اجتماعی است، سکوت نسبت به این پدیده، عملاً به‌مثابه همراهی با عوامل مخل عدالت و موجب‌الضرر به مردم تلقی می‌شود. از منظر نگارنده، محافظت فعال از ارزش دارایی‌های عمومی، نه صرفاً یک ضرورت اقتصادی، بلکه وظیفه‌ای فقهی، اخلاقی و دینی به‌شمار می‌آید که اقتضای آن، ورود فعال فقه به این عرصه و تعریف حدود و قیود مشروعیت اقتصادی پول و ضاربین آن است.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که کالای واسط، یعنی پول، در دوران مدرن دچار تحولاتی بنیادین شده که مهم‌ترین آن، «اعتباری» شدن پول و سپس «سازمان یافتگی» آن است. در این چارچوب، نهادهایی چون بانک مرکزی، بانک‌های تجاری، بورس‌ها، بازارهای ارزی و دیگر نهادهای مالی، بر بستر این پدیده قدرتمند شکل گرفته‌اند و عملاً مسیر حرکت آن را در جهت اهداف اقتصادی و سیاسی خاص هدایت می‌کنند. به‌واسطه این نهادینه‌شدن، پول به ابزاری برای تولید امواج عظیم در حوزه‌های معیشتی، صنعتی، سیاسی و حتی بین‌المللی بدل شده که نقش مستقیمی در شکل‌گیری ساختارهای نوین حکمرانی، توسعه اقتصادی و معماری جهانی قدرت ایفا می‌کند.

با این حال، هدایت جریان پول و اعتبارات در این نظام، همواره با چالش‌هایی همراه است. در بسیاری از موارد، تصمیم‌گیران اقتصادی (اعم از دولت‌ها یا نهادهای مالی)، بیش از ظرفیت درآمدی واقعی خود، اقدام به تعهدات مالی و هزینه‌کرد می‌نمایند؛ یا به‌دلایل مختلف،

درآمدهای پیش‌بینی‌شده برای تزریق به این نظام محقق نمی‌شود. در چنین شرایطی، دو گزینه اصلی پیش‌روی آنان قرار دارد.

گزینه نخست، کاهش مستقیم سطح پرداخت‌ها به مردم است؛ به این معنا که در قبال ارائه خدمات یا نیروی کار، مزد کمتری پرداخت گردد. با این حال، این رویکرد به‌دلیل تبعات اجتماعی شدید آن ـ به‌ویژه در جوامعی با شکاف طبقاتی یا فشارهای معیشتی ـ معمولاً برای حاکمان پرهزینه و پرریسک است.

گزینه دوم، که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، کاهش تدریجی و نامحسوس قدرت خرید پول است. در این حالت، نهاد پول با انتشار بیشتر پول بدون پشتوانه، یا با سیاست‌های ارزی و اعتباری خاص، ارزش واقعی پول در دست مردم را کاهش می‌دهد، بدون آن‌که الزاماً از مقدار اسمی دریافتی افراد کاسته شود. از منظر فردی، این وضعیت ممکن است ظاهراً تغییری ایجاد نکند؛ اما در واقع، توان واقعی مردم برای خرید کالاها و خدمات کاهش می‌یابد. این فرآیند، همان پدیده شناخته‌شده‌ی «تورم» است؛ پدیده‌ای که در آن نه ارزش کالاها ـ به‌عنوان موجودیت‌های عینی ـ افزایش می‌یابد و نه ضرورتاً عرضه کاهش می‌یابد، بلکه این کاهش اعتبار پول در دست مردم است که منجر به احساس گرانی و تنگنای معیشتی می‌شود.

چنان‌که مشاهده می‌شود، آن‌گونه از تورمی که منشأ آن نه قحطی‌ها و کمپایی‌های طبیعی بلکه اراده و کنش آگاهانه اقتصادی است، در واقع بر یک «تصمیم ارادی» استوار است. این تصمیم می‌تواند از دو خاستگاه متفاوت ناشی شود که طبعاً موضع فقه اسلامی در قبال هریک از این دو، متفاوت خواهد بود.

نخست، آن‌گاه که قدرت اقتصادی یک جامعه ـ همچون جمهوری اسلامی ایران ـ در نتیجه تحریم‌های گسترده، فشارهای امنیتی، جنگ‌های نظامی یا اقتصادی، به‌عنوان پیامد نزاعی مشروع و دفاعی، دچار آسیب شود، ممکن است بخشی از درآمدهای ارزی ناشی از صادرات یا فرصت‌های تولید و تجارت بین‌المللی از دست برود. در چنین شرایطی، اگر هزینه‌های حیاتی دولت در حوزه‌های

کلیدی نظیر سلامت، آموزش، امنیت و معیشت مردم، قابل کاهش نباشند، دولت ممکن است تصمیم به کاهش ارزش پول ملی بگیرد تا بتواند منابع مالی لازم را تأمین کند. اگر احراز شود که این تصمیم در شرایط اضطراری و در غیاب گزینه‌های جایگزین اتخاذ شده و هدف آن تأمین مصالح عمومی است، ممکن است چنین اقدامی از منظر فقهی مشروع تلقی شود. البته این



آیا اساساً دینی که داعیه هدایت بشر را دارد، ساختاری را که در آن تمامی روابط اجتماعی و کنش‌های انسانی بر مبنای ارزش‌گذاری پولی سنجیده می‌شود و جهان به‌تمامی به بازار فروکاسته می‌گردد، تأیید می‌کند؟ آیا رویکرد منفعت‌محور به تمامی شئون زندگی، مسیری است که دین آن را به‌عنوان صلاح بشر در امتداد تاریخ توصیه می‌نماید؟

مشروعیت می‌تواند مشروط به شروطی نظیر اطلاع‌رسانی شفاف به مردم، نظارت فقهی بر دامنه مداخله، یا تعیین زمان‌بندی مشخص باشد. در هر صورت، داوری درباره مشروعیت چنین تصمیمی در حوزه اختیارات فقهای دین و ساختار فقهاتی ـ ولایی جمهوری اسلامی قرار دارد؛ ساختاری که ولایت امر از مسیر قانون اساسی و از طریق دولت مستقر اعمال می‌شود.

در مقابل، مسأله اصلی این نوشتار ناظر به وضعیت دوم است؛ وضعیتی که در آن بخش مهمی از تورم موجود، نه حاصل فشارهای خارجی یا شرایط اضطراری، بلکه نتیجه ساختار اقتصادی ناعادلانه‌ی درونی است که در آن، بخشی از جامعه تحت عنوان «بخش خصوصی» ـ بر سازوکار خلق پول و اعتبارات عمومی تسلط یافته و عملاً ارزش دارایی‌های مردم را به نفع خویش کاهش داده است. این بخش، با تکیه بر الگوهای اخلاقی و رفتاری تمدن مدرن، پول را نه به‌مثابه «حق الناس»، بلکه به‌عنوان ابزاری خصوصی تلقی کرده و با تأسیس بانک‌ها و نهادهای مالی و اعتباری مستقل، فرآیند

خلق



اعتبار را در راستای توسعه‌ی نهادهای خود سامان داده است؛ نهادهی که برخلاف عنوان «خصوصی»، به‌سبب تسلط بر منابع عمومی، واجد پیامدهای عمومی گسترده است، بی‌آن‌که مردم یا نمایندگان آنان در دولت، مجلس یا شوراها، امکان نظارت مؤثر یا مداخله واقعی در تصمیمات آن را داشته باشند.

نکته اساسی آن است که این فرآیند واگذاری تدریجی «حق خلق پول و اعتبار» به نهادهای خصوصی، با تصویب سیاست‌های قانونی و اجرایی از سوی دولت رسمی جمهوری اسلامی انجام شده است؛ تصمیماتی که عملاً اعتبار عمومی را به ابزار توسعه یک طبقه خاص بدل کرده‌اند. اکنون پرسش اساسی این است که آیا فقه اسلامی اجازه می‌دهد کارگزار دولت اسلامی، اختیار کاهش ارزش دارایی‌های مردم را به نفع نهادهای خصوصی واگذار کند؟ آیا چنین تصمیمی، که منجر به تقویت ساختارهای اقتصادی خارج از چارچوب ولایت فقیه و نظارت مردم شده، از منظر شرع مجاز است؟

برای پاسخ دقیق به این پرسش، لازم است تبیین شود که چگونه طی سه دهه اخیر، در حالی که کشور با کسری‌های ساختاری در بودجه مواجه بوده و به‌واسطه تحریم‌ها و فشارهای خارجی امکان تأمین منابع مالی محدود شده، قانون‌گذار و سیاست‌گذار رسمی، به‌جای بهره‌گیری از ظرفیت پول ملی برای خدمت به عموم مردم، این امکان را در اختیار بخش‌هایی خاص قرار داده است. این بخش، پس از سه دهه بهره‌مندی از اعتبار عمومی و انباشت منابع، اکنون با زبانی طبلکارانه، دولت را به «زرگی بیش از حد»، مردم را به «تقاضاهای غیرواقع‌بینانه»، و نهادهای علمی، فرهنگی و دینی را به «هزینه‌تراشی» متهم می‌سازد؛ در حالی که بخش قابل توجهی از تورم و شکاف اقتصادی کنونی، حاصل همین فرآیند واگذاری انحصاری حق خلق پول به نفع یک طبقه خاص بوده است.

برای فهم دقیق‌تر زمینه‌های انتقال اعتبار عمومی به نفع نهادهای کلان، لازم است ساختار کلان اقتصادی ایران مورد واکاوی قرار گیرد. اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر با پدیده‌ای موسوم به «کسری ساختاری» مواجه بوده است؛ یعنی شکافی پایدار و غیرمقطعی میان درآمدها و هزینه‌های عمومی که حتی در شرایط غیرتحریمی نیز به‌طور کامل مرتفع نمی‌شود. این وضعیت، به‌زعم بسیاری از تحلیل‌گران، نتیجه گرفتار شدن کشور در دام «خام‌فروشی» است؛ فرآیندی که به‌واسطه سیاست‌های نظام سلطه جهانی، ایران را از مسیر توسعه مبتنی بر دانش و ارزش افزوده منحرف ساخته و در جایگاه صادرکننده مواد اولیه تثبیت کرده است.

این نوع خام‌فروشی را نباید با نمونه‌های مشابه در کشورهای کوچک خلیج فارس، از جمله قطر، مقایسه کرد. کشورهایی نظیر قطر با وسعتی کمتر از ۱۲ هزار کیلومتر مربع و جمعیتی زیر ۴۰۰ هزار نفر (با بیش از دو میلیون نیروی کار مهاجر)، ساختار اقتصادی‌شان مبتنی بر صادرات مازاد انرژی شکل گرفته است و درآمدهای

حاصل از

خام‌فروشی

به نوعی

سود





خالص در تراز اقتصادی آن‌ها محسوب می‌شود. در مقابل، ایران با وسعتی بیش از ۱,۶۴۸,۰۰۰ کیلومتر مربع، جمعیت حدود ۹۰ میلیونی، مرزهای طولانی، تنوع زیستی و اقلیمی، و نیازهای گسترده توسعه‌ای، برای تأمین نیازهای خود نیازمند زنجیره‌های تولید با ارزش افزوده بالا، توسعه صنعتی - دانش‌بنیان، و ساماندهی داخلی اقتصاد بر پایه ظرفیت‌های بومی است. در چنین چارچوبی، استمرار خام‌فروشی نه تنها محرومیت از فرصت‌های رشد بلندمدت، بلکه در عمل به معنای تحقیر نیروی کار، تضعیف دستمزدهای واقعی، و وابستگی مستمر به منابع تجدیدناپذیر است.

راه‌حل اصولی و پایدار، همانا حرکت به سوی اقتصاد تولیدمحور، دانش‌بنیان، و مبتنی بر زنجیره‌های ارزش افزوده است؛ فرآیندی که نیازمند اراده سیاسی، حمایت قانونی، و سرمایه‌گذاری هدفمند در حوزه علم و فناوری است. اما در غیاب چنین تحولی، ساختارهای اقتصادی برای جبران کسری‌های ساختاری ناگزیر به استفاده از ابزارهای مالی جایگزین می‌شوند؛ از جمله بازارهای پولی و مالی که در وضعیت عادی می‌توانند تسهیل‌گر رشد اقتصادی باشند، اما در شرایط کسری مزمن، به بستری برای انتقال منافع عمومی به نفع بازیگران کلان، همچون دولت‌های بدهکار، نهادهای خصولتی، و صنایع بزرگ تبدیل می‌شوند.

در چنین شرایطی، بازارهای مالی عملاً به ضدملی‌ترین ابزارهای اقتصادی بدل می‌گردند؛ چرا که نه تنها قادر به حل مسأله کسری نیستند، بلکه با مکانیسم‌هایی چون خلق اعتبار، فروش اوراق، دست‌کاری نرخ بهره، و ابزارهای سفته‌بازانه، به تضعیف ارزش واقعی پول مردم، افزایش نابرابری، و تقویت انحصار در دست بازیگران بزرگ دامن می‌زنند. در ادامه این مقاله، برخی از مهم‌ترین رفتارهای مالی و پولی که در عمل منجر به بلعیدن حجم نقدینگی و کاهش ارزش دارایی‌های خرد مردم به نفع ساختارهای کلان شده‌اند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. تورم و کاهش ارزش پول ملی

نخستین و پرتکرارترین ابزار، خلق تورم از طریق کاهش هدفمند ارزش پول ملی است. در شرایط کسری مزمن بودجه، دولت‌ها با کاهش ارزش ریال، عملاً درآمدهای ریالی خود را از محل منابع ارزی افزایش می‌دهند. این اقدام، هرچند در ظاهر راهکاری برای تأمین هزینه‌های جاری دولت است، در واقع با افزایش شدید قیمت کالاهای وارداتی - از جمله دارو، کالاهای اساسی، و فناوری‌های پیشرفته - ا را اصلی هزینه‌ها را بر دوش مردم، به ویژه اقشار کم‌درآمد، وارد می‌کند. این سیاست، علاوه بر آن که موجب کاهش قدرت خرید عمومی می‌شود، به نوعی تسلط خزنده دولت بر دارایی‌های مردم از مسیر پولی است که بدون اطلاع یا رضایت آنان صورت می‌پذیرد.

۲. بازار آزاد ارز؛ اجبار ساختاری، نه انتخاب آزاد در پی تحریم‌های گسترده و وابستگی شدید



بخش مهمی از تورم موجود، نه حاصل فشارهای خارجی یا شرایط اضطراری، بلکه نتیجه ساختار اقتصادی ناعادلانه درونی است که در آن، بخشی از جامعه تحت عنوان «بخش خصوصی»، بر سازوکار خلق پول و اعتبارات عمومی تسلط یافته و عملاً ارزش دارایی‌های مردم را به نفع خویش کاهش داده است.

اقتصاد ایران به واردات کالاهای سرمایه‌ای و فناوریانه، ارز خارجی، به ویژه دلار، به یکی از اضلاع فعال و تعیین‌کننده در سازوکارهای اقتصادی کشور بدل شده است. بازار آزاد ارز که در ظاهر تجسمی از آزادی اقتصادی تلقی می‌شود، در عمل ابزاری برای کنترل ارزش ریالی بی‌پشتوانه است. سیاست‌های انقباضی و انبساطی بازار ارز، که عمدتاً به نفع بازیگران کلان و حرفه‌ای طراحی می‌شوند، عملاً منجر به انتقال ثروت از عموم مردم به نهادهای اقتصادی بزرگ می‌گردند. ماهیت این بازارها به گونه‌ای است که در آن‌ها، کنشگران ناآگاه سرمایه خود را در بازی‌ای از پیش باخته، به نفع فعالان مسلط واگذار می‌کنند. پرسش عمومی از دولت در خصوص چرایی عدم مداخله در این بازار، با پاسخ روشن‌تری مواجه است: این بازار، ابزاری برای تأمین مالی بخش‌های کلان و صاحبان نفوذ اقتصادی است. از دهه ۱۳۷۰ به این سو، دلار و نوسانات آن عملاً به ابزاری در خدمت خصوصی‌سازی افسارگسیخته و پیوندخورده با تورم ساختاری قیمت ارز بدل شده است.

۳. بازار سرمایه (بورس)؛ چهره دیگر همان بازی انتقالی

بازار بورس نیز همان منطق انتقالی بازار ارز را، با بازیگران متفاوت و ابزارهایی دیگر، تکرار می‌کند. در این سازوکار، ارزش سهام به مثابه سفته‌های سرمایه‌ای، با انقباض و انبساط‌های هدفمند قیمت‌ها، فرآیندی از انتقال دارایی از کنشگران خرد به کنشگران حرفه‌ای را رقم می‌زند. نوسانات سال‌های اخیر بازار سرمایه نشان داد که بخش وسیعی از مردم عادی پس از ورود به بورس، با سهام‌هایی مواجه شدند که ارزش واقعی آن‌ها، در مقایسه با قیمت خرید اولیه، به مراتب کمتر بوده است. این پدیده، علاوه بر ایجاد بحران اعتماد عمومی به نظام اقتصادی، منجر به کاهش ذخایر خانوارهای طبقات متوسط و پایین شده و یکی دیگر از مجاری واگذاری نامحسوس سرمایه عمومی به نفع اقلیت ثروتمند را شکل داده است.

۴. پایین نگاه داشتن دستمزدها؛ بی‌ارزش‌سازی ساختاری کار

کار در ساختار اقتصادی، نقشی حیاتی و مولد ایفا می‌کند؛ به بیان تمثیلی، کار همانند کبک در بدن اجتماعی، خون تازه‌ای برای گردش تولید و اقتصاد ایجاد می‌کند. با این حال، در اقتصاد ایران، به ویژه در دهه‌های اخیر، «قیمت کار» به عنوان سهم دستمزد در قیمت نهایی کالا،

به تدریج به حاشیه رانده شده و کاهش قابل توجهی یافته است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در آغاز فرآیند صنعتی‌سازی ایران در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰، سهم دستمزد در قیمت کالاها در حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد بوده است. اما در دوره جنگ تحمیلی و بازسازی (دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰)، این سهم به زیر ۲۰ درصد سقوط کرد. در شرایط کنونی، و در بستر تورم‌های بالای ۳۰ تا ۴۰ درصد، برخی برآوردها نشان می‌دهند که این سهم به کمتر از ۱۰ درصد رسیده است.

این در حالی است که در اقتصادهای مولد، سالم و برخوردار از چشم‌انداز صنعتی، نسبت مزدی حدود ۳۰ درصد، حداقل استاندارد مورد انتظار است و در جوامع توسعه‌یافته این نسبت گاه تا ۵۰ درصد افزایش می‌یابد. با این وصف، در اقتصادی که گرفتار خام‌فروشی و سوداگری ارزی است، و در آن تولید واقعی و پایدار جای خود را به فعالیت‌های سوداگرانه در حوزه‌های ارز، بورس و بانک داده است، جایی برای ارتقاء ارزش نیروی کار باقی نمی‌ماند. تضعیف مستمر قیمت کار، به مثابه یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال فشارهای ساختاری به اقشار پایین دست جامعه، یکی از جوهره پنهان بحران عدالت اقتصادی در ایران معاصر است.

۵. خلق پول بدون پشتوانه؛ ابزار تورم در دستان نهادهای غیردولتی

یکی دیگر از سازوکارهای مهم در فرآیند تضعیف قدرت خرید عمومی، نظام خلق پول مبتنی بر اعتبار بانکی است. اساس کار بانک‌ها بر اعطای فزاینده پولی می‌تواند چندین برابر پایه پولی، نقدینگی وارد اقتصاد کنند. به عنوان نمونه، اگر نرخ ذخیره قانونی نزد بانک مرکزی ۲۰ درصد باشد، هر ۱۰۰ واحد پولی می‌تواند به حدود ۶۰۰ واحد نقدینگی تبدیل شود. این چرخه از آن جا آغاز می‌شود که سپرده‌گذار ۱۰۰ تومان به بانک می‌سپارد، بانک ۲۰ تومان را ذخیره و ۸۰ تومان را وام می‌دهد، و این پول در قالب سپرده جدید به بانک بازمی‌گردد، تا جایی که ظرفیت اعتباری به پایان برسد.

در سه دهه اخیر، با تأسیس بانک‌های خصوصی، این ابزار خلق اعتبار به بازیگران غیرحاکمیتی نیز واگذار شد. به عبارت دیگر، دولت نه تنها حق خلق پول را به بازیگران خصوصی تفویض کرد، بلکه امکان تأمین مالی پروژه‌های کلان، انباشت سرمایه، و توسعه نهادهای خصولتی را از این طریق فراهم ساخت. اکنون که مردم قریب به ۱۰۰ درصد دارایی پولی

خود را در قالب سپرده بانکی نگه می‌دارند و بخش خصوصی همچنان به منابع بیشتری نیاز دارد، سلطه این بخش بر سایر ابزارهای مالی مانند بازار سرمایه و ارز به مراتب عمیق‌تر شده است. در واقع، ولع ساختاری نهادهای غول‌پیکر برای خلق اعتبار، دیگر در چارچوب‌های کنترلی کلاسیک نمی‌گنجد.

شایان توجه است که بانک، بورس و بازار ارز، در منطق اقتصاد ملی، بازارهایی با «مجموع صفر» هستند؛ یعنی در این بازارها آنچه یک بازیگر به دست می‌آورد، به قیمت از دست رفتن دارایی دیگری است. در این میان، ابزارهایی مانند تورم، کاهش مزد، و خلق پول بدون پشتوانه، به صورت مضاعف بر اقشار فرودست فشار وارد می‌کنند. این وضعیت، اگرچه در ادبیات سیاست‌گذاری به مثابه ابزارهایی برای جبران کسری‌های ساختاری توجیه می‌شوند، اما در واقع منجر به مشروعیت‌بخشی به فرآیند تضعیف ارزش پول ملی و انتقال ثروت به نفع نهادهای غیرپاسخ‌گو شده‌اند.

از این رو، پرسش اصلی که در مقابل فقه اسلامی و ساختار فقاقت قرار دارد، بسیار بنیادین است: آیا می‌توان به طور طبیعی و بی‌قید، اختیار دست‌کاری در ارزش پول ملی را - خواه توسط دولت یا نهادهای خصوصی - مشروع دانست؟ یا آن که لازم است این اقدامات در دایره احکام اولیه و ثانویه، و با لحاظ اصولی نظیر «عدم ضرر»، «حرمت اکل مال به باطل»، و «حق الناس»، به شدت محدود و مقید شوند؟

۶. قواعد فقهی ناظر به «حق الناس» بودن ارزش پول ملی

در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که نسبت دادن عنوان «حق الناس» به مسأله ارزش پول ملی، بیش از آن که یک عنوان فقهی مصطلح باشد، یک اصطلاح کلامی - اخلاقی است که ناظر به گناهانی است که متضمن تجاوز به حقوق افراد نیز هستند. با این حال، این عنوان می‌تواند نقش راهبردی در جهت‌دهی ذهنی و ارزشی به مسأله ایفا کند و به مثابه یک پل مفهومی، زمینه‌ساز رجوع به قواعد فقهی معتبر و سازوکارهای حقوقی قابل اعمال در فقه شیعی گردد؛ به ویژه در موقعیتی که در جمهوری اسلامی ایران، نظام حقوقی کشور - که دارای سلسله‌مراتبی مبتنی بر نظارت فقهی و شوری نگهبان است - به دولت و نهادهای خصوصی امکان مداخله مؤثر در ارزش پول ملی را داده است. بدیهی است که اصلاح این وضعیت نیز نیازمند دخالت در همان سلسله مراتب فقهی و

حقوقی خواهد بود.

از این رو، عناوین و قواعدی نظیر حرمت اکل مال به باطل، قاعده لاضرر و لاضرار فی الاسلام، قاعده تسلیط، قاعده عدل و انصاف، و قاعده منع غرر و تغریر، می‌توانند مبنایی برای فهم فقهی این مسأله باشند و در فرآیند استنباط، ابزارهای مهمی برای نقد و کنترل مشروعیت سیاست‌های مخرب پولی تلقی گردند. با این حال، باید به این نکته مهم توجه داشت که در منطق فقه شیعه، قواعد فقهی معمولاً پس از بررسی تفصیلی امارات موردی در ابواب مختلف (مانند معاملات، مکاسب، ضمان، و ...) اعتبار و خجّیت می‌یابند، و این فرایند نیازمند صرف وقت فراوان و غور در تفاسیل و جزئیات است. از این منظر، نگارنده این مقاله مدعی ارائه یک فتوا یا دست‌یابی به چرخه کامل فرآیند اجتهاد نیست، بلکه هدف آن است که مسأله ارزش پول ملی را با رویکردی مقدماتی، در چارچوب دستگاه فقاقت امامیه، قابل طرح و تبیین سازند.

از همین رو، آنچه در این مقاله ارائه شده است، صرفاً بخشی از مراحل اولیه فهم فقهی، یعنی «تصور روشن از مسأله»، «تحلیل ساختار مفهومی»، و «تقریب برخی قواعد فقهی به آن» است. این تلاش تنها می‌خواهد زمینه‌ای برای تفکر فقاقتی فراهم آورد و روح حکم شرعی را در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) - که بر پایه عدل، حرمت ظلم، و صیانت از مال مؤمن شکل گرفته - برجسته سازد. بدیهی است که در



اقتصاد ایران با پدیده‌ای موسوم به «کسری ساختاری» مواجه بوده است؛ یعنی شکافی پایدار و غیرمقطعی میان درآمد‌ها و هزینه‌های عمومی که حتی در شرایط غیرتحریمی نیز به طور کامل مرتفع نمی‌شود. این وضعیت، نتیجه گرفتار شدن در دام «خام‌فروشی» است؛ فرآیندی که ایران را از مسیر توسعه مبتنی بر دانش و ارزش افزوده منحرف ساخته است.



یکی از سازوکارهای
تضعیف قدرت خرید
عمومی، نظام خلق پول
مبتنی بر اعتبار بانکی
است. باتأسیس
بانک‌های خصوصی، این
ابزار خلق اعتبار به
باز یگران غیرحاکمیتی نیز
واگذار شد. دولت نه تنها
حق خلق پول را به
باز یگران خصوصی
تفویض کرد، بلکه امکان
تأمین مالی پروژه‌های
کلان، انباشت سرمایه، و
توسعه نهادهای
خصولتی را از این طریق
فراهم ساخت.

نهایت، این فقیه جامع‌الشرایط است که با احاطه بر تمامی ادله، با لحاظ مقتضیات زمان و مکان، و با اجتهادی کامل در جزئیات، می‌تواند حکم شرعی معتبر و دارای حجت نزد خداوند را صادر کند. نگارنده این مقاله به‌هیچ وجه خود را دارای این شأن نمی‌داند.

• **قاعده لاضرر و لاضرار فی الإسلام:** در فقه امامیه هیچ تصمیم یا حکمی نباید باعث ضرر به خود یا دیگری شود. این قاعده در مقام جمع بندی دلایل، مقدم بر آن احکام و اجازه‌هایی می‌شود که می‌تواند باعث ضرر یا حتی سختی و مشقت شود. همانطور که گفته شد، و مقام معظم رهبری هم از سال ۱۳۸۷ تا به امروز در نامگذاری سالها بر آن تاکید دارند، راه حل اقتصاد ایران تولید و علم است و اضرار به مردم، یک ضرر پایدار و روشن است. تنزل ارزش پول ملی مستقیماً منجر به کاهش قدرت خرید، ایجاد تورم ساختاری، و تضعیف معیشت طبقات متوسط و فرودست می‌شود به‌وضوح در زمره «ضررهای نوعی و متعارف» قرار می‌گیرد که راه حل شناخته شده و جایگزین دارد. لذا این ضرر عدالت‌ستیز و نافی حق الناس است.

• **قاعده التسبیب:** می‌گوید که اگر کار ما با واسطه (و بدون مباشرت) به ضرر منتهی شود و به تعبیر عرفی، مسبّب ضرر باشد باز هم ممنوع است و در صورت ایجاد خسارت، خسارت زننده ضامن خواهد بود. مبنای این قاعده، قاعده عقلایی «من تسبب فی ضرر غیره فهو له ضامن» و روایت معتبر پیامبر(ص) است که فرمودند «من أضّر، أضّر الله به». این قاعده فقهی بر این نکته تاکید دارد که تفاوتی میان مباشرت و تسبیب در ضمان نیست، لذا سوال فقهی که می‌توان از این قاعده پرسید این است که دولت اسلامی با علم و آگاهی نسبت به آثار تورمی، بی‌ثباتی قیمتی، و افزایش نابرابری ناشی از سیاست واگذاری قیمت ارز به بخش خصوصی ناتراز و دارای کسری ساختاری، بدون آنکه ابزارهای کنترلی و حفاظتی برای مهار پیامدهای منفی آن برای خود دولت ممکن باشد، می‌تواند این تصمیم را بگیرد؟ اگر نه، آیا وضعیت موجود «تسبیب در افساد اقتصادی» نیست؟ در این وضعیت دولت ضامن زیان‌های وارد شده به مردم است یا بخش خصوصی؟

• **قاعده ضمان ید:** مفاد این قاعده این است که، هر کسی که بر مال دیگری (به هر نحوی ظلماً، جهلاً، امانه، احساناً) تسلّط پیدا کند، ضامن آن مال می‌شود و تا زمانی که آن را به صاحبش باز نگرداند، این ضمان از عهده‌اش ساقط نمی‌شود. نکته مهم آن است که ضامن باید منافعی که در این مدت از مال غیر بدست آورده را هم به صاحب اصلی مال برگرداند. از این قاعده در فقه ما فقط ید امانی استثناء شده است و می‌دانیم که مردم پول خود را نزد دولت و سازمان پول به امانت نمی‌گذارند. امروزه ابزار چرخش پول این سازمان پول است و ما بوسیله آنها پول خود را در بازارها به گردش در می‌آوریم. پس دولت و بانک خصوصی در این قاعده ید امانی نیستند.

اما اگر ید حاکم و بانک را امانی بدانیم، در صورتی ید امانی محسوب می‌شود که تعدی و تفریط آنها باعث تلف شدن ارزش پول مردم نشده باشد. امامی دانیم که امروزه این اتفاق بخاطر تصمیم آگاهانه اقتصاد بیمار ایران و بی‌موالاتی برای انتخاب راه جایگزین و اصلی در حال رخ دادن است. لذا همچنان ید دولت و بخش خصوصی ضمانی باقی خواهد ماند. بنابراین آیا ممکن نیست که فقیه فتوا دهنده که ضمان دولت حتی در قبال خسارات غیرمستقیم، مانند کاهش قدرت خرید، در شرایطی که ناشی از ترک تدبیر باشد، شرعاً لازم‌الوفاء و قابل مطالبه است؟

• **قاعده حرمت اکل مال به باطل:** قاعده «حرمت اکل مال به باطل» یکی از قواعد دارای نص صریح قرآنی است: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ». این آیه شامل حرمت معاملات فاسد، غصب، رشوه و ریاست. اما امروزه ما در نظامات مالی کشورها با سازوکارهای انتقال ثروت به شکل غیرعادلانه و نامشروع از گروهی به گروه دیگر از طریق خلق پول، کاهش ارزش پول ملی در مقابل ارزهای کشورهای طرف معامل و ارزهای جهان روا و... هستیم. آیا اینگونه انتقال مال، که فاقد رضایت شرعی، عوض عادلانه یا مبنای شرعی است و حتی در فرض ناآگاهی عمومی هم در حال رخ دادن است، ممکن است مصداق جدیدی برای اکل مال به باطل باشد؟ در این

استفاده از مال برادر مومن بدون رضایت کامل او حلال نمی‌شود. افراد در حدود شرع، مالکیت و اختیار کامل نسبت به اموال خود دارند و هیچ‌کس ـ اعم از فرد، حکومت یا نهاد عمومی ـ نمی‌تواند بدون رضایت یا مجوز شرعی، در آن تصرف کند. اما آیا تسلط مشروع مالک بر مال خود، صرفاً ناظر به جابه‌جایی فیزیکی یا حق فروش که در دنیا قدیم متصور بود، محصور است؟ پس این سوال موضوع شناسانه رami توان مطرح کرد که آیا دخالت غیر، در ارزش دارایی، سلب قهری منافع آن نیست؟ ناامن کردن فضای اقتصادی برای ریال ملی تسلط غیر بر اموال و حاکمیت کل جامعه مسلمین نیست؟ از همین رو، اگر دولت یا ساختار اقتصادی، به واسطه سیاست‌های غیرشفاف یا رها شده ـ مانند واگذاری نرخ ارز به کسانی که آن را برای رفع مشکلات خود جابجا می‌کنند ـ موجبات تحلیل ارزش دارایی‌های ریالی مردم را فراهم آورد، این اقدام نوعی سلب تدریجی تسلط مشروع مالک بر مال خود است. در واقع، کاهش قدرت خرید پول ملی بدون رضایت مردم، مصادیق قهری و پنهان از تصرف غیرمجاز در اموال عمومی و خصوصی تلقی می‌شود؛ چرا که افراد جامعه، به‌رغم تملک ظاهری بر دارایی‌شان، عملاً از بهره‌مندی کامل و متعارف از مال خود محروم می‌گردند.

مردم شوند وجود ندارد؟ اگر دولت تصمیم اصلی برای حل کسری ساختاری اقتصاد کشور را به تاخیر بیندازد و با اجرای سیاست‌های ارزی بی‌ثبات، ارزش پول ملی را کاهش دهد و قدرت خرید مردم را بدون امکان مقابله مردم کاهش دهد، چنین تصمیمی در حکم معامله‌ای است که در آن یک طرف (دولت یا گروه‌های منتفع) سود می‌برد و طرف دیگر (مردم) دچار «غبن فاحش» می‌شود. این وضعیت، خصوصاً در شرایطی که نرخ ارز به نفع رانت‌جویان و دارندگان دارایی‌های دلاری تثبیت یا رها می‌شود، به‌وضوح واجد بار فقهی خواهد بود. حال اگر غبن به‌صورت عمدی و برنامه‌ریزی شده رخ دهد، مستلزم ضمان، جبران و پاسخگویی سیاسی و شرعی خواهد بود؟

• **قاعده «الوفاء بالعقود»:** قاعده «الوفاء بالعقود» یکی از مبانی بنیادین فقه معاملات و سیاست‌گذاری در فقه اسلامی است که ریشه در نص صریح قرآن کریم دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». این آیه شامل هر نوع التزام شرعی، عرفی، سیاسی یا اجتماعی است. در واقع، وفای به عقد نه‌فقط ناظر به معاملات فردی بلکه ناظر به کلیه پیمان‌هایی است که در قالب مشروع بین افراد یا بین دولت و مردم شکل می‌گیرد. بر این اساس، دولت اسلامی ـ که مشروعیت خود را از طریق بیعت و قبول



• **قاعده «الغبن» (حرمت معامله غرری یا غبنی):** بر اساس مفاد این قاعده اگر یکی از طرفین معامله دچار ضرر نابرابر، غیرمتعارف و فاحش شود و این زیان ناشی از جهل، نابرابری اطلاعات یا فقدان رضایت باشد، طرف مغبون حق فسخ دارد و در برخی موارد، طرف غابن نیز ضامن جبران خسارت خواهد بود. این قاعده در کنار اصل «لزوم رضایت طرفین» و نهی از «غرر»، از ارکان عدالت در روابط اقتصادی فقه شیعه است. این قاعده معمولاً در حوزه عقود فردی (بیع، اجاره و...) به کار می‌رود، اما آیا امکان توسعه مصادیق آن اقتصاد کلان و سیاست‌گذاری عمومی‌ای که منجر به تحمیل ضرر نامتعارف و یک‌جانبه بر

عمومی بر اساس اصول عدالت، صیانت از حقوق مردم، و تأمین معیشت عادلانه کسب می‌کند ـ در موضع عقد با ملت قرار دارد. این عقد حکومتی، متضمن تعهدات ضمنی نظیر حفظ ارزش پول ملی، ثبات اقتصادی، و صیانت از قدرت خرید مردم است. واگذاری تعیین ارزش پول ملی به بازارهایی که کسری ساختاری دارند و منفعت خواهانه از جیب مردم کسری خود را جبران میکنند و امکان نظارت بر آنها نیست و تحت نفوذ سفته‌بازان هست، که عملاً به کاهش روزافزون ارزش ریال و افزایش فقر ساختاری منجر می‌شود. نظر فقه درباره نقض آشکار پیمان ضمنی و تعهد عدالت‌محور دولت ها چیست؟ در فقه معاملات، نقض شروط ضمن عقد موجب بطلان یا خیار فسخ و حتی ضمان می‌شود، در فقه دولت‌های انتخاب شده از سوی مردم که نظام حقوقی آن به وسیله قانون اساسی به رای گذاشته شده معین شده است، ترک تعهدات بنیادین دولت نسبت به مردم، موجد مسئولیت شرعی نیست؟

♥ برخی قواعد کلی عقلایی:

• **اقامه قسط به مثابه فلسفه دولت اسلامی:** آیا کاهش ارزش پول ملی و افت قدرت خرید مردم، مصداق اخلاق در عدالت اقتصادی نیست؟ و اگر هست، آیا ترک تدبیر برای مهار این بی‌عدالتی، ترک واجب نیست؟ آیا ساختارهایی که منجر به تضعیف عدالت می‌شوند و ساختار جایگزین هم برای آنها وجود دارد، قابل استمرار هستند؟ بازاراز، در همه کشورها به‌مثابه بازاری که تحت



رها سازی ارزش پول ملی،
راهبرد حل بحران
ساختاری اقتصاد ایران
نیست، بلکه راهبردی
بخشی‌نگر و ضد حقوق
عمومی است که سه دهه
است ناموس علم
اقتصاد غریزده ایران
شده است. نمی‌توان
حکم به مشروعیت
استفاده بی حد و حصر از
قدرت و ارزش پول ملی و
اموال تک‌تک مردم را به
دولت یا یک بخش خاص
از جامعه داد تا خود را بی
دلیل از بحران برهاند.

نفوذ سودجویان، سفته‌بازان، دلال‌ها، و نیروهای برون‌زا قرار دارد، شناخته می‌شود، آیا تشکیل این بازار در ایران که بخاطر تله استعماری خام‌فروشی و بحرانهایی که غرب بر سر راه استقلال طلبی ملت ایران گذاشت هاست، دچار کسری ساختاری شده است، تسلیم عدالت به دست ظلم ساختاری نیست؟

• **ولایت فقیه و تنظیم اقتصادی:** نظریه ولایت فقیه، در تفسیر امام خمینی و فقه‌های متأخر، مبتنی بر اصل «ولایت عامه» و نه صرفاً قضایی یا حسبیه است. مطابق این نظریه، ولی فقیه می‌تواند در هر زمینه‌ای که مصالح عمومی و احکام اسلام نیازمند تدبیر و اعمال اقتدار حکومتی هستند، ورود کرده و حتی احکام اولی را برای حفظ نظام یا دفاع از حقوق مردم به حالت تعلیق درآورد. از این منظر، کنترل بازار ارز و سیاست‌گذاری برای حفظ ارزش پول ملی، نه تنها در حیطه اختیارات دولت اسلامی قرار دارد، بلکه در شرایط اضطرار و تهدید معیشت مردم، می‌تواند به یک «وجوب حکومتی» بدل می‌شود.

• **بی‌عملی دولت؛ مصداق ترک واجب و تضییع امانت:** یکی از موضوعاتی که اخیراً در مطالعات حکمرانی دینی مورد دقت واقع شده است، احکام ترک فعل توسط دولت و دولتمردان است که آیا سکوت و ترک فعل در مواردی که حفظ نظام یا مصالح مردم در خطر است، حرام و ضامن‌ساز است؟ اگر دولت، به‌ویژه در شرایط نوسان شدید ارز، سیاست‌گذاری لازم را انجام ندهد، و این امتناع به تضعیف ارزش پول ملی و تخریب اقتصاد خانوارها بیانجامد، این ترک فعل، چه حکمی دارد؟

خلاصه آنکه به لحاظ علمی می‌توان با صراحت گفت که رها سازی ارزش پول ملی، راهبرد حل بحران ساختاری اقتصاد ایران نیست، بلکه راهبردی بخشی‌نگر و ضد حقوق عمومی است که سه دهه است ناموس علم اقتصاد غریزده ایران شده است. و بر اساس قواعد فقهی امامیه، و سیره عقلا نمی‌توان حکم به مشروعیت استفاده بی حد و حصر از قدرت و ارزش پول ملی و اموال تک‌تک مردم را به دولت یا یک بخش خاص از جامعه داد تا خود را بی دلیل از بحران برهاند و اصلاح ساختاری اقتصاد را به تاخیر بیندازند. لذا دولت اسلامی نباید مجاز به واگذاری تعیین ارزش پول ملی به سازوکارهای سوداگرانه و فاقد مسئولیت اجتماعی در این برهه حساس باشد بلکه باید از این ارزش، به عنوان امانتی الهی و حقی عمومی، صیانت کند. این مسئولیت، نه امری ثانوی، بلکه بخشی از تحقق عدالت اجتماعی و اقامه ولایت مشروعه در ساحت حکمرانی اسلامی است. دولت اسلامی باید در اختیار کسانی باشد که این پست و منصب را محل خدمت به عدالت و حق الناس بدانند نه نظاره‌گری منفعل در برابر سازوکارهای بازار در لحظه‌ای که اساساً هیچ چیز در بازار در تعادل نیست. از این رو، شاید صیانت از ارزش پول ملی، آزمونی بنیادین برای اثبات تعهد دولت به عدالت، حق الناس و مسئولیت شرعی خود در ساختار کلان اقتصادی و اجتماعی کشور باشد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید پاسر جبرائیلی

زیر نظر شورای سردبیری

چاپخانه:
چاپ واژه پرداز اندیشه

تلفکس: ۰۲۱۷۸۴۲۵۷۶۳

پست الکترونیک: info@hokmran.com

آدرس:

خ انقلاب، خ منبری جاوید، پلاک ۸۷،

طبقه ۷، واحد ۷۰۴

کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

حکمران رسانه
شماست،
درانتشار آن
مشارکت کنید



روایتی از چالش راهبردی ایران و غرب«استقلال ملی» و رقابت بر سر ماهیت نظام جهانی

خسروی تمری

رئیس هیات اندیشه‌ورز سازمان بسیج هنرمندان استان کرمانشاه

یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به هر کشوری در عصر کنونی، موضوع «استقلال» است که نقطه برجسته تقابل ایران و آمریکا در جریان انقلاب اسلامی مردم ایران در بهمن سال ۵۷ نیز بود. البته این تصور که تقابل ایران و جهان سلطه به رهبری آمریکا صرفاً به وقایع سال ۵۷ بازمی‌گردد، اشتباهی فاحش و برداشتی غیر علمی است. مرور تحولات دوران معاصر، به‌ویژه دوره قاجار و پهلوی، کمک می‌کند تا عمق بلاهایی را که بیگانگان بر سر ایران آوردند، درک کنیم. پیش از انقلاب، در دوره حکمرانی رژیم پهلوی و قاجار، به دلیل ضعف مفرط حکمرانی، استقلال کشور معنا و مفهومی نداشت. در دوره قاجار بخش‌های زیادی از کشور جدا شد و استقلال کشور به شکلی معنادار از بین رفت و در دوره پهلوی نیز این مسئله اساساً بی‌معنا بود. اگرچه در دوره قاجار استقلال جغرافیایی کشور لطمه دید، اما در دوره پهلوی، استقلال سیاسی، اقتصادی، سرزمینی و حتی فرهنگی کشور مورد تهاجم قرار گرفت.

در شهریور ۱۳۲۰، قوای متفقین به ایران حمله کردند و ارتش رضاخانی نتوانست کمترین مقاومتی نشان دهد؛ کشور در کمتر از سه روز به تصرف قوای متفقین درآمد. ژنرال هایزر در کتاب خاطرات خود می‌آورد: ارتش ایران فاقد قدرت اجرایی و برنامه‌ریزی بود. چندی بعد، تهران شاهد حضور بدون اطلاع سران سه کشور غربی یعنی آمریکا، انگلیس و شوروی بود که در حال ترسیم آینده جهان بودند. همچنین، دولت آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طی کودتایی با حذف مصدق، دولت قانونی و مردمی ایران را کنار زد و استقلال کشور را خدشه‌دار کرد.

❖ ریشه قدرت پهلوی در کدام خاک بود؟

نامیدکننده‌ترین جنبه دوره پهلوی را می‌توان در خاطرات فردوست، دوست و محرم اسرار محمدرضا شاه پهلوی، یافت. فردوست اشاره می‌کند که هریک از درباریان، برای حفظ نفوذ خود در دربار پهلوی، به دنبال برقراری ارتباط با انگلیس، شوروی و سپس آمریکایی‌ها بودند. این موضوع نشان می‌دهد که استقلال سیاسی کشور تابع کشورهای سلطه‌گر بوده است. نکته دیگر این که تفاوت پهلوی‌ها با سایر حکومت‌های ایرانی در این بود که همه دولت‌های مستقر در ایران، حاصل اراده معطوف به توان ایلی و قومی خود بودند و دیگران نقشی در شکل‌گیری آن‌ها نداشتند. اما رژیم پهلوی تنها دولتی در ایران بود که با توطئه و نیت بیگانگان، به‌ویژه انگلیس، بر سر کار آمد و تا آخر، سرسپردگی خود را به این کشور نشان داد. این رژیم در بهمن ۱۳۵۷ با اراده مردم از بین رفت.

با انقلاب اسلامی ایران، نفوذ ابرقدرت‌ها از بین رفت و تقابل ایران با کشورهای سلطه‌گر شکل گرفت. این تقابل، جنگ هشت ساله را رقم زد، اما دشمنان نتوانستند به اهداف خود برسند. پایان جنگ، نقطه‌ی عطفی برای دشمنی بیشتر غرب با ایران بود و البته نقطه‌آغازی برای گام نهادن ایران در مسیر رشد و پیشرفت. نگاهی به جایگاه علمی ایران در این سال‌ها در عرصه‌هایی مانند فناوری نانو، هوافضا، پزشکی، زیرساخت‌های آب و برق و گاز، موشکی و پهپادی، گویای این روند روبه رشد است. بنابر آمارهای بین‌المللی، ایران با شتابی

حدود ۱۶ برابر میانگین جهانی در مسیر رشد علمی حرکت کرده‌است. این روند، باعث تشدید تقابل ایران و نظام سلطه شد؛ تقابلی که می‌توان آن را در لابه‌لای اندیشه‌های متفکران آمریکایی مانند برژینسکی یا کیسینجر به شکلی جدی دنبال کرد. هنری کیسینجر، که به‌عنوان وزیر امور خارجه در دولت ریچارد نیکسون و جرالد فورد مشغول به کار بودند، معتقد بود رقابت آمریکا با ایران، رقابتی بر سر ماهیت نظام جهانی است و تقابل ایران و آمریکا جدی و قطعی است.

با این تحلیل‌ها بود که غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا، در کنار سایر اقدامات نرم، موج گسترده فشاری اقتصادی و تحریم را علیه ایران تشدید کرد تا شاید با ایجاد نارضایتی عمومی، زمینه را برای انفجار داخلی و حرکت‌های مردمی فراهم آورد. در این میان اما نظام سلطه، پس از چهل و هفت سال تحریم‌های سخت، اقدامات نرم، پرورش و حمایت از جریان‌های تروریستی، ترور دانشمندان هسته‌ای و فرماندهان نظامی و در مقابل سرسختی ملت ایران، به این نتیجه رسید که ادامه این مسیر ممکن نیست. لذا بنا به نظر تحلیلگران غربی، جنگ ترکیبی و شناختی پیچیده‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران را از سال‌ها قبل برنامه‌ریزی کرده‌است. خیال خام آمریکایی‌ها از آنجا نشأت گرفت که شهید حسن نصرالله حذف و حزب‌الله به شدت تضعیف شده است؛ بشمار اسد به‌عنوان پشتوانه جبهه مقاومت و رکن مقاومت حذف شده و به نظر رژیم صهیونیستی حماس دیگر قدرت خود را از دست داده است و امروز ایران بسیار ضعیف شده و مردم ایران نیز به دلیل تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی آماده همکاری با اپوزیسیون هستند.

❖ جنگ ایران باناتو

این اتفاقات در کنار نگاه به ناکارآمدی تحریم‌ها باعث شد جنگ ایران و ناتو رقم بخورد. جنگی که همه تدارکات آن از سال‌ها قبل فراهم شده بود. جنگی که نیازمند تدارکات بسیار وسیعی بود؛ بر اساس آمارهای رسمی، آمریکا، آلمان و بریتانیا طی ۱۸ ماه منتهی به جنگ، بیش از ۱۸۰ هزار تن انواع تسلیحات برای رژیم صهیونیستی به

سرزمین‌های اشغالی ارسال کرده بودند، آمریکا با بیش از ۸۰۰ پرواز رسمی (Atlas Air و CIV) حدود ۹۰ هزار تن تسلیحات به فلسطین اشغالی ارسال کرده بود. همچنین بیش از ۱۴۰ محموله دریایی با مجموع ۹۰ هزار تن شامل تجهیزات سنگین، مهمات، زرهی و پدافندی توسط آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان آن‌ها ارسال شده است. رژیم صهیونیستی با استفاده از یک جنگ ترکیبی می‌خواست جمهوری اسلامی ایران را ساقط کند و با همان تحلیل‌ها جنگ تحمیلی را رقم زد. حذف فرماندهان ارشد نظامی و دانشمندان علمی و هسته‌ای، حمله به زیرساخت‌های آقندی و پدافندی کشور، برنامه‌ریزی برای آشوب‌های خیابانی با حضور گسترده مردم و همچنین آشوب‌های مسلحانه بخشی از این جنگ ترکیبی در روزهای اول جنگ بود. و لذا رژیم صهیونیستی به عنوان ابزار غرب وحشی در نیمه‌شب ۲۳ خرداد اقدام به حمله تجاوزکارانه به ایران گرفت.

تجاوز که با حمله به مراکز فرماندهی، حمله به منازل فرماندهان و دانشمندان هسته‌ای و هک سیستم پدافندی کشور آغاز شد، و صدمات گسترده‌ای به کشور وارد آورد. اما این آغاز ماجرا بود؛ آغازی که دشمنان آغازگران بودند و ایران پایان آن را مشخص کرد. در اقدامی مدبرانه، رهبر معظم انقلاب به سرعت فرماندهان ارشد جنگ را منصوب کردند و خود در میدان نبرد فرماندهی جنگ را عهده‌دار شدند. و در اولین پیام ویدئویی خود فرمودند: «رژیم صهیونیستی اشتباه بزرگی کرد، خطای بزرگی کرد، غلطی کرد و عواقب آن، او را بیچاره خواهد کرد، به توفیق الهی. ملت ایران از خون شهدای گران‌قدر نخواهد گذشت، از تجاوز به آسمان کشورش صرف‌نظر نخواهد کرد. نیروهای مسلح ما آماده هستند و مسئولین کشور و همه‌ی آحاد مردم پشت سر نیروهای مسلح‌اند.»

این پیام در همان روز اول بزرگ‌ترین امید را در دل ایرانیان و به‌ویژه نیروهای مسلح زنده کرد و در همان لحظه شاهد حمله گسترده موشکی ایران به رژیم صهیونیستی و اصابت این موشک‌ها به سرزمین‌های اشغالی بودیم. نیروهای مسلح قدرت خود را ظرف ۱۲ روز به دشمن تحمیل کردند، اما بزرگ‌ترین نقش در این جنگ را مردم داشتند؛ مردم با انسجام، وحدت و

وفاق ملی و حس وطن‌دوستی و ایران‌دوستی حمایت خود را از جمهوری اسلامی ایران اعلام نمودند. روح جمعی ایرانیان چنان در تاروپود تک‌تک ایرانیان جریان پیدا کرد که همه لایه‌ها و طیف‌ها را دربر گرفت. ایران در این جنگ هر شب و هر روز ظرفیت جدیدی از توانمندی موشکی خود را به نمایش گذاشت و بسیاری از مراکز مهم نظامی، جاسوسی، اقتصادی و پلایشگاهی رژیم صهیونیستی را نابود کرد، و همین مسئله باعث شد رژیم صهیونیستی برای پایان جنگ دست‌به‌دامن کشورهای مختلف شود. حملات ایران نقشه غرب و اسطوره گنبد آهنین رژیم صهیونیستی و هیمنه پوشالی آمریکا را در هم شکست.

❖ رژیم صهیونیستی پیمانکار جنگ ۱۲ روزه بود

اگر تحلیل و مصاحبه ژنرال مک‌کنزی فرمانده سابق آمریکا در آمریکا با CNN را بخوانید، به عمق این عملیات و میزان موفقیت ایران پی می‌برید، وی می‌گوید: «این عملیات ترکیبی بوده و برنامه آن در پنتاگون تصویب شده است و تمرین آن هم مشترکاً در آمریکا و یونان سال قبل با همکاری ناتو و کشورهای عربی مانند امارات و قطر و اردن انجام شده است.

مجری می‌گوید منظور شما از ترکیبی چیست؟ مک‌کنزی پاسخ می‌دهد: «اسرائیل با پدافند ایران مقابله می‌کند و راه را برای پرواز هوایی باز می‌کند، تأسیسات و موشک‌های نظامی را بمباران می‌کند، افراد سیاسی را ترور می‌کند، توسط گروه‌های مسلح که قبلاً آموزش و نفوذ کرده بودند اقدام به انهدام و بمب‌گذاری و وحشت‌آفرینی در مردم می‌کند.»

مجری مجدداً می‌پرسد: برگردیم به ساعت ۳ در تهران، آیا اسرائیل موفق شد؟ مک‌کنزی می‌گوید: «پاسخ به یک سؤال با یک بله یا خیر امکان‌پذیر نیست؛ اساساً سؤال شما اشتباه است. اسرائیل در واقع پیمانکار این ۱۲ روز بود و سایرین هم بودند» و مک‌کنزی اسم بسیاری را به زبان می‌آورد. جالب است خبرنگار با تعجب می‌پرسد همه علیه آن‌ها بودند؟ «بله». پس اسرائیل به هدفش رسید؟ «رضایت‌بخش نبود، طبق برنامه پیش نرفت، کاستی‌هایی بود و تیم‌های عملیاتی به‌خوبی کارشان را انجام ندادند

و در نهایت پس از ۱۲ روز پنتاگون به پرزیدنت تحلیل و گزارش داد که ادامه کار به عملیات مغرب ایران در اسرائیل، قطر، عراق، آذربایجان و... خواهد شد و او هم آتش بس اعلام کرد.»

اگر این تحلیل ژنرال مک‌کنزی را تا حدودی درست بدانیم، قدرتمندی نیروهای مسلح و این سخنان امیر موسوی را بهتر می‌توان فهمید که می‌گوید: «طبق فرمان اول رهبری برنامه بیچاره‌کننده را طراحی کرده بودیم اما فرصت اجرای آن را نداشتیم، اگر بار دیگر دشمن به ایران حمله کند می‌تواند ببیند که چه می‌شود؛ در آن صورت ممکن است آمریکا هم نتواند نتانیاهاور نجات دهد.»

«دیوید هریست»، روزنامه‌نگار، نوشت: «در حمله اخیر اسرائیل به ایران، برخلاف ادعای اولیه مقامات تل‌آویو مبنی بر ’پیروزی کامل’، شرایط به سرعت تغییر کرد و اکنون این حمله بیش از آنکه موفقیتی راهبردی باشد، شکستی آشکار برای اسرائیل به نظر می‌رسد. نه برنامه هسته‌ای ایران از بین رفت، نه توان موشکی‌اش کاهش یافت، و نه حکومت جمهوری اسلامی تضعیف شد. برعکس، ایران توانست با پاسخ‌های موشکی، خساراتی جدی به زیرساخت‌های اسرائیل وارد کند و افکار عمومی خود را در برابر دشمن خارجی بسیج کند.»

استیو بنن، مشاور سابق ترامپ، می‌گوید: «اسرائیل رمقی برای ادامه جنگ با ایران نداشت؛ این آتش‌بس بیشتر برای نجات خود اسرائیل بود. این همان بخش پنهان ماجراست. وارد ماجرابی شدند که فراتر از توانشان بود. تاجایی پیش رفتند که دیگر رمقی برایشان نمانده بود... دیروز واقعاً روزی وحشتناک برای مردم اسرائیل بود.» سرلشکر «گیورا آیلند»، رئیس سابق شورای امنیت رژیم صهیونیستی در حین جنگ می‌گوید: «اسرائیل در پایان دادن به جنگ ناتوان بود و ناچار به آتش‌بس تن داد. ادامه جنگ به صلاح نبود!»

اعتراف اولمرت، نخست‌وزیر پیشین رژیم صهیونیستی، به ناکامی اسرائیل در جنگ با ایران جالب بود. او می‌گوید: «موشک‌های ایرانی ترس دارد، نمی‌شود برنامه هسته‌ای ایران را از بین برد. من اگر نخست‌وزیر بودم سعی می‌کردم دستم را به سوی رهبر ایران دراز کنم و از ایرانی‌ها بخواهم که دیگر بس است!»

«عبدالباری عطوان»، تحلیل‌گر برجسته جهان عرب و سردبیر روزنامه «رأ‌الیوم»، می‌گوید: « رژیم صهیونیستی در برابر ایران شکست خورد؛ دو میلیون نفر در این مدت خاک اشغالی فلسطین را ترک کردند. این جنگی که ایرانی‌ها کردند، پروژه اسرائیلی ’خاورمیانه جدید’ رانه تنها داده‌ها، بلکه قرن‌ها به عقب راند؛ موشک‌های ایرانی همه را شگفت‌زده کرد و شوکی برای آمریکا و اسرائیل بود. این موشک‌ها توانستند مقرهای امنیتی، اطلاعاتی و پایگاه‌های نظامی اسرائیل را هدف قرار دهند.»

«احمد طه»، مجری الجزیره، نیز با تصویربرداری از ویرانی‌های شهر گفت: «آنچه در قاب تصویر مشاهده می‌کنید، مربوط به آثار ویرانی در تل‌آویو است؛ این صحنه‌ها بی‌سابقه‌اند و برای نخستین بار از زمان اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی رخ داده‌اند. در پی حملات ایران، مناطق اشغالی امکان اسکان ندارد و با فرار صهیونیست‌ها، شهرهای آن خالی از سکنه شده است.»

روزنامه صهیونیستی «یدیעות آحرانوت» به نقل از یک افسر صهیونیست نوشت: «تخریب‌هایی که در خیابان‌های تل‌آویو در نتیجه موشک‌های ایران دیدیم، دیوانه‌کننده و کاملاً بی‌سابقه به نظر می‌رسد.»

از اینرو اهمیت این جنگ را می‌توان به شکل گسترده‌تری در نزد تحلیلگران خارجی دریافت؛ اما پس از آخرین حملات قدرتمندانه ایران به پایگاه آمریکا در قطر و رژیم صهیونیستی، آمریکا ناگزیر شد آتش‌بس را پیشنهاد دهد و ایران در سطحی از اقتدار و قدرت این آتش‌بس را پذیرفت. این قدرت‌نمایی ملت و نیروهای مسلح کشور را می‌توان به شکل ویژه‌ای در سومین پیام ویدئویی رهبر معظم انقلاب دید. رهبری در پیام سوم خود به صورت ویژه سه بار تبریک گفتند اول، پیروزی بر دشمنی خبیث به نام رژیم صهیونیستی. دوم، پیروزی بر جهان سلطه به رهبری آمریکا و سوم، تبریک برای وحدت و انسجام ملی و حس وطن‌دوستی و نوع‌دوستی ایرانیان بود.